که ای بیچاره کجاست آن دنیا است که محبوب شما بود که شما بادی فخر کردید
به آن روی مسکینان را برنجانید و بدو دین را فروختید و فرمان از
حضرت عزت درست کاین دنیا را بدوزخ برید گویند الهی کجا اند
دوستان من واتباع من ندا آید که ای فرشتگان دوستان دنیا را نیز
با دنیا در دوزخ اندازید پیغامبر صلی الله علیه وسلم الدُّنْیَا زُوْرٌ لَا یَحْصُلُهَا
اِلَّا بِالزُّوْرِ معنی چنان باشد فرمود که دنیا دروغ است دروغ حاصل
نمیشود الا بدروغ پس هر آئینه دروغ و دروغ همه در دوزخ باشد نعوذ
منها حکایت سلم بن احمد روزی در پیش هارون رفت
و دید که قصرها و ایوانها بلند و معلق کشیده اند گفت ای هارون رشید
خانه های تو در دنیا سخت بزرگ و بلند می باشد کاشکی که بعد از مرگ
تو چنین فراخ باشد هارون رشید گفت که ای سلم بند ده گفت ای
اگر در بیابان باشی و آب نیابی و ترا تشنگی غلبه کند
و کسی باشد که شربت آب بفروشد آن آب را بچند بخری گفتم به نیم
مال که در ملک دارم بخرم گفت چون بخوری و بول تو بیرون نیاید و ترا در
رنج و زحمت اندازد و کسی باشد که بول ترا بیرون آرد و داروی به بیرون
آمدن آنکس بفروشد آن بچند بخری گفت آن به نیم مال که در ملک دارم
بخرم سلم گفت ای پس لعنت بر دنیا باد که او را به بیرون ...

آمدن آب بول بفروشید هارون رشید بسیار بگریست و گفت ای

ای بزرگ رحمت خدای بر تو باد حکایت چنین آورده اند که روزی

عیسی علیه السلام گفت ای مؤمنان با سه تن در راه میرفت ناگاه بر سر

دو خشت زر رسیدی [illegible] گفت این دنیا رست که شما را هلاک

خواهد کرد این و خود از انجا بگذشت و ایشان دو خشت از آن زر

را بر سر گرفتند و برفتند چون نزدیک شهر رسیدند یکی را بهر طعام

فرستادند چون آنمرد بهر طعام برفت ایشان بر خود اندیشه کردند

و گفتند که دریغ باشد که این دو خشت با وی قسمت کنیم چون

وی طعام بیاورد او را بکشیم تا این هر دو خشت ما را باشد یکی

بهر طعام رفته بود و نیز با خود اندیشه کرد که پس این هر دو یار زهر

بدهم تا بخورند بمیرند و هر دو خشت زر من را باشد چون از هر سه کس

میان خود فکر کردند چون او طعام بیاورد پیش از انکه بخورند یکی

او را بکشتند بعد از آن چون طعام زهر آلوده خوردند هر دو نیز

بمردند و این هر دو خشت زر همانجا بماندند بعد از آن چون

باز آمد و بر ایشان برسید هر سه مرده دید و گفت هر آئینه هر که به

اهل خود چنان کند خود بجای بماند [illegible] که روز آدینه

کی پس معلم شمایم کوشش خود بیم آرید که در خاطر خود اندیشه بکنید

که آنچه عمر گذشت چه عمل کردید و آنچه باقی رست که در پیش آید پس

ودرین دنیا توشه برگیرید که شما را بکار اید در آخرت پیغمبر فرموده
که اَلدُّنیَا مَزرَعَةُ الاٰخِرَةِ که بعد از مرگ تخم هیچ فریاد نرسد مگر کردار نیک که در دنیا کرده باشید کعب الاحبار رضی الله عنه میگوید که من
در توریت نبشته دیده ام که ای فرزند آدم بدانید که کردار بسیار نیک
در ترازو اندک نماید و گناه اندک در ترازو بسیار نماید پس در
خیرات جهد بسیار کنید و از بدی دور باشید دیگر ای فرزند آدم
آخرت را طلب کنید و دنیا را ترک دهید که دنیا مقام فانی است
و آخرت جای باقیست دیگر ای فرزند آدم که مرگ راهیست در آن
راه باید رفت و شربتیست که همه این شربت خواهد نوشید و تو
که درین دنیائی شادی و خوشی میکنی این شادی دنیا سایه
درخت است به آمدن آفتاب درین طرف و فرو شود در آن طرف
و شادی و خوشی تو آنچنین باشد که زوال نیابد یعنی عمل نیک و
کردار صالح دیگر اندیشه و فکر باید کرد که کِرَامًا کَاتِبِینَ یَعْلَمُونَ مَا
تَفْعَلُونَ مینویسند چنانچه مورچه در راه رفتن بلغزد آنهمه
فرشتگان مینویسند اگر عمر تو صد ساله باشد و درین مدت خوشی
و شادی میگذرانی چون وقت حرکت آید بالله شادی صد ساله
در یک ساعت فراموش کرده و اگر کسی را ملک از مشرق تا مغرب
و درین ملک چون بادشاهی کرد چون وقت موت آید گوئی یکروز

جمله نه

حکایت چنین آورده اند که روزی حضرت خضر علیه السلام در پیش بادشاه شهری بیامد

و بادشاه را پند میداد و گفت ای بادشاه بدانکه من در روزگار پیشتر در

این شهر گذر کرده بودم این شهر را خوش و آبادان دیدم بعد از پانصد

سال درین شهر غائب شدم و باز آمدم اینجا دریای سخت بزرگ دیدم

در وی که کشتیبان ها کشتیها راندند و بازرگان دیدم بیحد و لشکر باد

شاه دیدم با یک لک با قلاده زرین در شکار میرفتی و خیمه ها نصب

کردندی در رسنهای ابریشمی بودندی انچه دید دکانهای این شهر گشت

دکاه زعفران بودند دکاوان هیچ بدین و زمین این شهر زر و نقره بودند

و بر هر آدمی پاره مشک بر سر انداختند و پاره بلبها میمالیدند و درختان

دیدم میوه دار هر که آن میوه میخوردتا روز قیامت فراموش نکردی لذت

و مزه از حلق دور نشود و پانصد سال دیگر غائب شدم اکنون باز آمدم

که تو بادشاه این شهر و این زمان و این شهر و سرایست از آنچه چیزهایی

پیش یک چیز نیست اما چند چیزها من بحضور خود دیدم ولی تو هم درین

شهر نخواهی ماند که اینجا راحت نیست اما ای بادشاه دل ترسان و لرز

ان دار و کار سازی قیامت کن که روز قیامت سخت و با هیبت

خواهد بود و شمار آنروز پنجاه هزار سال است که در آنروز کسی را حجت نیست

و عذر نیست که کار دین آراسته باید کرد که خیر درین است حکایت آورده اند

مردی غنی بود یعنی دنیادار چون او را نزع رسید جان او بیرون نمی آمد ملک الموت
از کشیدن جان او عاجز آمد وقت پیش حضرت مناجات کرد و میگوید خداوندا
جان این بنده بیرون نمی آید فرمان آید که جان این بنده بیرون می آید
تا مال و زر و آنچه متاع خانه پیش نظر این بنده حاضر آرید و در آتش بزنید
ملک الموت تمام مال و متاع این را بسوخت چون این بدید واه زحول
و دوستداری دنیا چنان آه زد که جان بحق تسلیم کرد الهی ما را و جمله مؤمنان
را از شر دنیا ایمن دار بحرمت بالنبی واله اجمعین باب دوم در بیان
خوف قیامت قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة
الساعة شیء عظیم مادر مؤمنان عائشه رضی الله عنها گفت که پرسیدم
از سید المرسلین و خاتم النبیین که دوست هر دوست را یاد کند در روز قیامت
فرمود یا عائشه در سه جائی کسی کس را یاد نمیکند اول وقت ترازو که
که در آنجا نیکی و بدی میسنجند دوم وقت نامهٔ اعمال نامها بستوانیدن
بعضی از دست راست و بعضی را از دست چپ پس پشت کشیده سوم
چون دوزخ زبانها بیرون آرد باز عائشه رضی الله عنها پرسید از رسول علیه السلام
که یا رسول الله پل صراط چیست رسول علیه السلام فرمود یا عائشه پل صراط بر روی
دوزخ کشیده است باریکتر از موی و تیزتر از تیغ و گرمتر از آتش
و سه هزار ساله راه است یکهزار سال بالا و بلند و یکهزار سال نشیب

حکایت

و یکهزار سال

ویکهزار سال برابر چون مردمان بروی بگذرند بعضی چون جهنده و بعضی چون باد
و بعضی چون رنگ سپید و بعضی چون اشتران و خبران در دوزخ افتند و
اوّل کسی که از صراط بگذرد من باشم و بعد از ان امّت من [illegible] فرمود
هرکه از صراط افتد و صراط از عقبه است سخت عظیم چنانکه هزار سال سربالا و
پای نشیب و پهنائی هژده فرسنگ است و درازی آخرش خود حد
نیاید و بر پل صراط هفت جای پرسیده شود و فوجهای فرشتگان هر هفت جا
استاده اند در منزل اول از ایمان پرسند اگر حساب ایمان خلاص یابد فیها
والا نه در دوزخ افتد و در منزل دوم نماز پرسند و اگر از حساب نماز [illegible]
یابد فیها والا نه در دوزخ افتد و در منزل سیوم از روزه پرسند اگر از حساب
او بیرون آید بهتر والا نه در دوزخ افتد و در منزل چهارم از زکات
پرسند اگر از زکات قبول افتد فیها والا نه در دوزخ افتد و در منزل پنجم از
حج پرسند چون از حساب او بیرون آید فیها والا نه در دوزخ افتد و در منزل
ششم از غسل جنابت پرسند اگر بشرط آورده باشد خلاص یابد والا نه در
دوزخ افتد و در منزل هفتم از حق همسایه پرسند اگر از حق همسایه بیرون آید
خلاص یابد و اگر نه در دوزخ افتد بدانکه ای برادر این چیزها همه حق راست
در انست و ایمان آوردن بر اینها واجب است چون
را فرمان شود که صور بدمد جمیع مخلوقات سر از گور می آرند و هر یکی برهنه و گرسنه
تا هفتاد سال بمانند و خلق اوّلین و آخرین جمع شود و زمین همچون [illegible]

بیخ باشد و آن زمین سرپوش دوزخ کشیده‌اند و گرمی آن زمین چنان باشد

که اگر عرقی بر زمین افتد خلق جمع استاده کنند و آفتاب برابر سر هر ده هزار مرد و ا

ین آفتاب بر آسمان چهارم هست و او در مقابله دارند و هفتاد هزار سال گذرد

که مخلوقات بر این زمین استاده بمانند و گرمی چنان شود که هر یکی خوی‌ها

پیدا آید که آب از اندام روان گردد بعضی تا زانو غرق شود و بعضی تا

زانو هر کدام بر اندازهٔ عمل خویش و جمیع جن و انس غرق شوند

هول قیامت چنان باشد که انگشتان دست همه مردمان فراموش کنند

که چند هست مردمان عورات ندانند که این عورات است یا مرد است

باز اسرافیل فرمان آید که صور را زیاده بدمید و چون صور را

بدمید که آسمان اول بشکافد و ذره ذره گردد فرشتگان که در آسمان

اول هست بر زمین آیند ن در زمین چنین آیند چون باران

می بارند هر هفت آسمان را هفت بار صور بدمد و چندان

فرود آیند که یک ذره در زمین خالی نباشد أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ

يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ

اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ پس از درگاه فرمان آید

که ای مخلوقات بندگان من کس را مجال باشد که جواب گوید از اکابر

و بزرگان عاجز و سرنگون افتاده مانند باز فرمان آید سهمناک

که ای مخلوقات چرا جواب نمی‌گوید باز فرمان

دو از ابل

كجا اند پس [illegible] جواب گويد خداوندا قدرت و جمال كرامت

كه از هول قيامت جواب گويد جواب از دهن بيرون نمى آيد تمام

فرمان ايد كه برويد دوزخ را بياريد فرشتگان طرف دوزخ روان شوند

چون نزديك دوزخ شوند دوزخ چنان موج زند و زبانهاء خود از درون

بيرون آرد كه تمام [illegible] از هيبت و زلزلهٔ دوزخ پس پائى شوند

و بزانوها لرزان و غلطان و گريان بر افتند و دم بر نيارند كه سخن

گويند باز فرمان ايد كه اى [illegible] از گرمئ دوزخ نتوانيد ديد و چند

فرشته [illegible] پر سوخته كه براى آوردن دوزخ رفتند باز فرمان آيد

تو چرا دوزخ را نمى ارى [illegible] شرمنده سر نگون كند باز فرمان آيد كه

[illegible] كجا اند [illegible] گويد ثم [illegible]

را از هول قيامت فراموش كرده ام و جز اندام خود را ياد نيارم كه

چند است كه [illegible] چه دانم كه كجا اند باز فرمان

آيد كه اى [illegible] برو دوزخ را [illegible] از هيبت دوزخ نتواند كرد اما بحرو

رت چند بار فرمان آيد چون [illegible] چون سوى دوزخ روان شد

چون نزديك دوزخ رسيد و زبانهٔ دوزخ را بديد [illegible] از دور بگويد

السلام عليك يا دوزخ دوزخ بزبان فصيح جواب بگويد عليكم السلام

يا [illegible] گفت كه [illegible] دوزخ گفت صدق است يا امين

[illegible] هرچه خواهی مکن هر کی برای نفس خود دعا کنند

بکرد [illegible] بخشنده و مهربان ترا زیادر دست بیر آ

امتان خود دعا کند [illegible] روایت میکند از [illegible] روایت

فرمود که جمله خلائق را روز قیامت چهار گروه گردانند گروه بحساب در بهشت

روند و ایشان [illegible] و گروه بحساب در دوزخ روند ایشان دیوان

باشند و گروهی بی‌حساب نیست شوند که ایشان بهایم اند و گروه

که با ایشان حساب کنند حساب نیکی و بدی باشد ایشان آدمی و پری باشند

و بهایم چون روز قیامت آن فضیحت و عقوبت بینند که بر سر آدمیان

چنان میشود گویند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَجْعَلْنَا مِنْ بَنِیْ آدَمَ یعنی

[illegible] که نگردانید ما را از آدمیان نبودیم که نه از بهشت امید

داریم و نه از دوزخ میترسیم بیچاره آدمی و بنی آدم که بدین بلا مبتلا شدند

رست [illegible] گفت در روز قیامت شخصی را ابر میزان حکایت

بیارند و طاعت او را بسنجند یک ذره نیکی او کم آید فرمان شود که ای بنده

پس برو یک ذره بیار تا ترا میزان برابر شود و ترا خلاص کنم او گوید که

مراد ستوری او ده تا عرصات بروم یکی از قرابتان بیابم از ایشان

بخواهم تا بدان خلاص شوم [illegible] اوراد ستوری [illegible] که برو بیار از آن

شخص اول طلب از پدر کند و گوید که ای پدر مشفق و مهربان آن فرزند

دلبند تو ام و در دنیا از همه چیزها دوست داشتمی در پی مشقت بردن شاید
در راحت طلب نکردی و از جمله بلاها نجات میداشتی اکنون یک ذره
نیکی محتاجم اگر بمن دهی که بدان خلاص یابم و از دوزخ خلاص شوم پدر
گوید که من ترا نشناسم و من هم از تو محتاج ترم و بحال خود درمانده ام
و بار دیگر نمیتوانم برداشت بعد از پیش پدر بگریزد و نا امید شده پیش
مادر آمد و گفت ای مادر مهربان ده ماه در شکم چرا بار زدی تمام
طلبیدی و بر زمین دو نیم سال محنت کشیدی اکنون یک ذره نیکی محتاجم
اگر عطا کنی از دوزخ خلاص شوم مادر گوید که من ترا نمیشناسم و بنفس خود
گرفتارم ترا چه کنم همچنین از و نومید شده بر خواهر آمد گفت ای مادر زاد
ده من هیچکس نه ذره نیکی خود بمن بده که بدان خلاصی من باشد او
هم نده بعد پیش زن آمد و گفت ای زن آن تو ام که در دنیا روز
کار عمر خود بر تو گذرانیده ام و از مادر و پدر ترا دوست داشتم و آنچه
نعمت دنیا بود ترا میدادم اکنون یک ذره نیکی محتاجم اگر بدهی تا بران
برابر آید و از دوزخ خلاص شوم زن گوید زهی بیشرم شخص که ترا در
دنیا کجا دیده ام خصم من در دنیا دیگر بود از نیج دور شو آخر کباب زن
و خراب گردد تفکر بماند و در دل اندیشه کند در دنیا شنیده بودم که
اینجا دوست باید کرد که در دین کار آید باید که پیش او رویم شاید که او

که او را باید [illegible] در عرصات می آید و دوست طلبد تا که آن دوست را
را یافت و گفت که ای دوست که من ترا از مادر و پدر و زن و فرزند دوست
تر میداشتم ازین وقت که حال کار اید اکنون یک ذره نیکی محتاجیم از همه کس
تو میدیدم شده پیش تو آمدم اگر عطا کنی از دوزخ خلاص شوم آن دوست گفت
زهی سعادت من گفت ای برادر من آنکه یک نیکی در دنیا کرده ام بتو
بخشیدم و بر من هرچه خواهند میکنند آن شخص در خاطر شکفته باشد
بیاید فرمان شود بیار ای بندهٔ من آنچه نیکی آوردی بعد آن بنده از روی
شکسته گی گفت ای بار [illegible] از که بیارم هر یکی منکر شدند چنانچه مادر
و پدر و خواهر و زن و قرابتان آنکه بودند هر یکی از در خود براند
بادشاها اگر از خود تو میراندی از در که بروم و کجا رفتم اما در دنیا یک دوستی
بود آن بنده همت در دنیا یک نیکی کرده بود آن نیکی را ببرائین داد
و خود دوزخ اختیار کرد فرمان آید که ای بندهٔ من اگر ترا یک نیکی
باشد او هم نیز از خود دور کردی ترا چه باید کرد [illegible] هر دو بنده از
ضعیفی خود گویند بار [illegible] هم حاکمی و رحیمی و کریمی توئی و دستگیری
کس داکر نه ما بیچاره چه اهم دیکیم فرمان آید که ای بنده کار من اگر تو
مرا رحیمی و کریمی دانستی چرا در دنیا رضای من طلب کردی یا و غافل
باشی اگر تو در دنیا رضای من طلب کردی [illegible] فریاد ترا رسم

دردها که بودی همه در رضای زن و فرزندان و قرابتان خود صرف کردی
امروز یکذره بکی ترا از ما دهند و شما خشمه بروفنگ خدا و نهم ترا الجنه
و بیا جز بدیم الهی ما او فرزندان ما را دعا صیانرا آخر کار لوی نگهدار
ما را انگیری بحرمت [illegible] در بیان صفت
دوزخ و اهل آن قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِیْنَ
لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ جُزْءٌ مَقْسُوْمٌ [illegible] روایت
میکند از رسول الله صلعم فرمود که دوزخ را هزار سال تافتند تا سرخ شود
و هزار سال دیگر تافتند تا سفید شود و هزار سال دیگر تافتند تا سیاه شود
اکنون تا غایت سیاه تا قیامت از شب دیجور شب دیجور آن شب را گو
یند که در تمام سال یکشب چنان تاریک است که هیچ سیاهی بر وی نرسد
از سیاهی سیاه تر است [illegible] پرسید از [illegible] ای اخی [illegible]
صفت دوزخ چگونه است [illegible] گفت از آنروز که [illegible] دوزخ را آفرید
نمکه [illegible] و برادرم [illegible] را هیچ وقت خندان ندیدم و همه
[illegible] مقرب از ترس جباری و قهاری چشمهای ایشان خشک نشد
اند و نمیشود و بیچاره بنی آدم غافل اند ازین احوال خبر ندارند حقیقت
دوزخ داخل دوزخ هزار سال در دوزخ بنالند هیچکس بفریاد نرسد و هزار
سال دیگر بنالند عذاب کم نگردد و گویند سَوَاءٌ عَلَیْنَا اَجَزِعْنَا اَمْ صَبَرْنَا

مالنا من

مَا لَنَا مِنْ مَحِيْصٍ یعنی اگر نالیم و یا ننالیم عذاب کم نمی‌شود و هیچ رستگاری نه باز
هزار سال دیگر در عذاب بکنند ابر سفید پیدا شود ایشان امیدوار اند
مگر باران ببارد فرمان آید که ایشان چه میخواهند گویند باران میخواهند
فرمان دهد باران کژدمان ببارند بمقدار اشتر بختی چون کسی را
بگزد هزار سال در عذاب بماند بعد از ابر سیاه پیدا آید چنانکه از ان ابر مار
ان بارند هر یکی را درازی صد گز و سهمناک و زهرآلوده هر همه را
بگزند و هزار سال درین عذاب بگذرند قوله تعالی زِدْنَاهُمْ عَذَابًا
فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ و امّا یکفرون پس هر آنکس که
وی را ایمان و یقین درست باشد بعذاب دوزخ و قیامت و حشر و نشر
داند که حال برین جمله خواهد بود برضای جهد کند و دل در دنیا
ننهد و شب و روز از بترسد و در محنت دنیا صبر کند و از معاصی خود
را دور دارد و در خبر است که فرمود چون در دنیا آمد
آرد خمیر کرد را فرمان شد که را آتش بده تا نان بپزد جبرئیل
یکقطره آتش از دوزخ آورد پیش آدم بر زمین نهاد همه ساعت
زمین را سوخته در جای خود رفت تا آتش را باز آورد باز میرفت
عاجز شد بدرگاه مناجات کرد و گفت که ای بار آتش بر زمین
دنیا قرار نگیرد پس فرمان در رسید که ای برای کارسازی بنی آدم

آتش دیگر آفریدم در آتش رحمت و شفقت تا دم ایشان را در خود بسلاید
همچنان کردن آتش پیدا آید و در دنیا کار بندند اگر نه آتش دوزخ بدین
صفت ست بعد ازان [illegible] از [illegible] تا آخر [illegible] که صفت دوزخ بگو
چگونه است گفت یا [illegible] بدان [illegible] که مرا بر خلق هر آتشی فرستاده
است اگر مقدار سوزنی از آتش دوزخ در دنیا بگشایند هرچه در دنیا باشد
بسوزد و اگر یکبار جامهٔ دوزخی را در میان زمین و آسمان بیاویزند از بوی
ناخوش گندی همه اهل دنیا بمیرند دیگر بدان که [illegible] چنان آتش در دوزخ
نهاده اگر گرمی آن بقدر سوراخ سوزنی پیدا آید هرچه در دنیا کوهها و در
یاها و آدمیان و چهارپایان است همه سوخته شوند [illegible] اگر یکی را بمشرق عذاب
کنند آنکس که بمغرب باشد سوخته گردد [illegible] گرمی دوزخ عظیم است و قعرش دور
اگر سنگی را در دوزخ در اندازند هزار سال فرو رود تا پایان او نرسد و هیزم
دوزخ سنگ است و علوفهٔ او آدمیان و شراب او زقوم چنانچه در کلام مجید
قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي
الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ دوزخیان سیاه است و دوزخ هفت در است و مسافت
هر دری تا در دیگر پانصد سال و گرمای هر یکی فروتر زیاده است که بالاست
هفتاد بار گرمتر و دشمنان [illegible] را سوای آنکه در هاویه اندازند زبانها
بیرون آمده و گلوها [illegible] و گردن ایشان گرده بیارند و دست

راست و دست چپ ایشان را بهشت کشیده و انجیرها در گلو انداخته بگردانند

این سخن بشنید و گریستن گرفت و گفت در اول در

زخ کیانند گفت کافران و منافقان با قوم ثمود باشند و آن طبقه را جهنم

خوانند و در طبقهٔ دوم مشرکان باشند و او را جحیم خوانند و در طبقهٔ سیم ترسایان

و آنکه از شریعت منکر اند آنرا سقر خوانند و در طبقهٔ چهارم ابلیس علیه اللعنه و متا

بعان او و آنرا لظی خوانند و در طبقهٔ پنجم بت پرستان بودند و نام آن طبقهٔ ششم

ستاره پرستان و فرعونیان باشند آنرا سعیر خوانند پرسید حضر

را در طبقهٔ هفتم کیانند و نام آن دوزخ چیست سرنگون کرد

گفت می پرسی که شرمنده شوم و خاموش ماند باز در فکر ماند بار

را گفت یا اخی بگو در طبقهٔ هفتم کیانند و نام آن دوزخ چیست گفت

آنرا سقر گویند جای امتان تو که گناهکاران و بدکرداران و اهل کبایر که

از امتان تو بی توبه مرده اند آن سخن بشنید غمگین شد و از هوش برفت

را در کنار گرفت چون بهوش باز آمد گفت

حراستی عظیم هیبت داری و اندوه قوی دهی در حجره میرفت تا سه روز

با هیچکس سخن نگفت و هیچ اصحاب دیدار آنرا بر خود نگذاشت و چشم مبارک خشک نشد

پس در آمد و در حجره گشاده دید که سر برهنه و نشسته دوتا

کرده مناجات و زاری و نعره میزند و بالید و بلال را فرمود پیش در

حجره کسی درامدن ندهی [illegible] گفت بگذشت [illegible] درین هفت روز
نه طعام ونه آب خورده ویاران وخلایق در تفکر ماندند که [illegible] از مسجد
نیاید چون [illegible] اینحال بدید او هم بگریست وبا نعره و زاری مشغول
شد همه یاران جمع شدند و بر در حجره [illegible] آمدند و بلال را پرسیدند
که احوال رسول چه بود در حجره باز کن بلال گفت مرا منع کرده اند کسی را حکم
نیست که در حجره بگذارد سه روز بگذشت که [illegible] بیامدند و خواستند
که درون حجره درایند بلال نگذاشت [illegible] نعره کردند و گفتند که چند روز بس
مارا بلال نمیگذارد درون هیچ جواب نرسید [illegible] بر بلال خشم
آمد که چرا نمیگذاری در حجره بلال گفت مرا چه مجالست بغیر فرمان [illegible]
بگذارم [illegible] وگفت ای بار [illegible] بلال فرزندان ترا راه
نمیدهد هیچ توقف [illegible] آمد بلال را گفت در بگذار تا درون درآیند
چون [illegible] در رنج سخت دیدند و هر دو چشم از بسیاری گریستن
سفید شده چون اینحال دیدند که سر برهنه وگریبان و پشت [illegible] تا که دهان سست
داد و واه برآورده [illegible] نیز با پدر خود موافقت کرد و روی سوی
[illegible] اوردو بگریستن و نالیدن بدرگاه [illegible] التماس نمودند و گفت
هزار [illegible] فدا باد این مصیبت کجا آمد [illegible] رمنع کرد و فرمود
که ای فاطمه چرا هفت روز است که [illegible] خبر داده و نرسانیده که در

بغم تو

هفتم طبقهٔ دوزخ امت تو باشند پس از شنیدن این خبر خود را در رنج آورد
تا البته [illegible] بکرم و لطف خویش بخشاید [illegible] گفت بابا تو خود را رنجه مکن تا من
[illegible] عالم تا آنکه [illegible] هر دو دست پس پشت بسته [illegible]
ننالید خود را در رنج آورد چنانچه با پدر موافقت کرد الغرض [illegible]
[illegible] رفت و گفت ای [illegible] تو خلیفهٔ رحمانی فرزندان
و اولاد تو در دوزخ مانده است بحضرت درگاه مناجات کن تا خلاص شوند آدم
گفت که ای [illegible] تو راست میگوئی اما من از [illegible] شرمنده ام آنروز
که دانهٔ گندم خوردم در جنت بیفرمانی کرده ام روی نتوانم آورد اما تو بر
[illegible] برد که او سالار انبیاء است [illegible] بر نوح رفت و گفت ای نوح
تو سالار انبیائی و فرزندان تو در دوزخ افتادند و فریاد رس و بدرگاه صمدیت
عرض کن تا فرزندان تو خلاص شوند [illegible] گفت ای [illegible] تو راست گفتی
اما من از [illegible] شرمنده ام آنروز که [illegible] در عالم طوفان پیدا کردانید
هیچ جای خشک نمانده من بحکم او کشتی را است گردانیدم از این حیله خود را
خلاص یافتیم و آنچه عالم است همه غرق شدند آنروز شرمنده ام روی سوی
حضرت صمدیت نمیتوانم آورد اما تو بر ابراهیم [illegible] برد که او [illegible]
[illegible] رفت و گفت ای [illegible] گناهکاران
از امتان در دوزخ اند بحضرت [illegible] التماس کن و شفیع شو تا خلاص

گفت ای [illegible] تو راست میگوئی اما من شرمنده آنروزم که با نمرود لعین عداوت

افتاده بود از ان واسطه [illegible] بر من عتاب مکدری فرمود من رد یا

نتوانم کرد اما تو بر [illegible] رو [illegible] بر موسی علیه السلام و گفت ای موسی

[illegible] کلام کنی التماس کن تا گناهکاران در دوزخ اند بدرگاه احدیت

مناجات کن تا [illegible] آنها را خلاص کند موسی علیه السلام گفت ای [illegible] تو راست

میگوئی اما من شرمنده آنروزم که با فرعون عداوت شد و او را در رود نیل

غرق گردانیدم ما رو بخود دیش درگاه پاک نتوانم آورد اما تو بر عیسی رو که او

نزدیک [illegible] است [illegible] رفتند و گفتند ای عیسی روح الله التماس

گناهکاران بر دوزخ باشند بحضرت حق مناجات کن تا عاصیان خلاص شوند

[illegible] گفت تو راست گفتی اما من شرمنده آنروزم که مرا در دنیا پدر خواندند

خلق مرا طعنه زدند که پسر خدای از بهر شرمنده گی روی نتوانم آورد اما ای

[illegible] ترا راست میگویم که [illegible] یک لک بیست و چهار هزار پیغمبران را آفریده است

که هیچکس بجز حیرت اما نخواهد و هر یک روی بمقابل خداوند نخواهد آورد اما تو بر

برو که او پیغمبر آخر زمان است و از همه پیغمبران بهتر و افضل است و ختم پیغمبران است

و فا در دو کامل همه چیز ما است و مهربان تر است از پدر و مادر و شفیع است او تحقیق

شفاعت التماس کند [illegible] پیش [illegible] آمد دید که در حجره بسته است و

بلال بر در نشسته [illegible] گفت ای بلال [illegible] کجا است بلال گفت

پیغمبر او فاطمه

و چون ایشان نام [illegible] را بشنوند فریاد بر آرند و بانگ کنند و گویند [illegible]

[illegible] بودیم [illegible] گوید که امروز کار ایشان شما سود ندارد و پیش با [illegible]

گویند دوزخ ایشان را بگیرد و ایشان بگویند [illegible]

پس آتش دوزخ از ایشان بگریزد مالک باز گوید بگیر ای آتش که فرمان

چنین است باز آتش حمله کرد ایشان را بگیرد کسی را بگردن و کسی را از سر

و کسی را از سینه و کسی را از پایها بقدر گناه ایشان بگیرد آنگاه مالک گوید که

ای آتش گرد رویهای ایشان مسوز که سجده کرده اند بر خدا ایشان را

پس در آتش مانند چندانکه [illegible] خواهد چون وعده بسر آید ندا آید که ای

برو عاصیان امت [illegible] حال چگونه است برو حال ایشان دریاب چون

آتش

[illegible] نزدیک دوزخ آید مالک را ببیند که بر تخت نشسته است مالک

چون [illegible] را ببیند بر پای برخیزد و بگوید [illegible] بچه کار آمدی [illegible]

گوید آمده ام تا حال عاصیان امت [illegible] را ببینم مالک گوید [illegible] گوشت و پوست

ایشان خورده است و سوخته است و دلهای ایشان مانده است پس [illegible] گوید

ای مالک سرپوش بردار از دوزخ چون مالک سرپوش دوزخ بردارد اهل

دوزخ اهل دوزخ [illegible] را ببیند بصورت نیکو پاکیزه و خوشبوی بگویند یا

مالک ایشان چه کس اند که هرگز چنین صورت ندیده ایم مالک گوید که این

است که از پیش [illegible] آمده است چون ایشان نام [illegible] شنوند بانگ و فریاد

۱۲۰ [illegible]

همراه اند گویند یا [illegible] علیه السلام دعای ما را بر [illegible] برسان و احوال ما را خبر کن و بگو
ئید که ما را شفاعت وعده کرده بیچاره کان را چرا فراموش کردی چون
بمقام خود آید ندا آید که ای [جبرئیل] پیغام بیچاره کان [امت] برسان [illegible]
پیش [illegible] ببیند که در همه سر در مدینه است یکی یکدانه از در سفید و یکدانه از
یاقوت سرخ و آنچه را چهار درست از در تا در دیگر صد ساله راه است چون
[جبرئیل] را ببیند پرسد که یا [جبرئیل] از کجا آمدی جبرئیل علیه السلام گوید از دوزخ از پیش
عاصیان امت تو که در عذاب اند و میگویند که ما را طاقت نمانده است ما را فریاد
رس [illegible] چون از [illegible] این خبر شنید زار زار میگریست و تاج از سر خود
فرود آورد فرمان در رسد که ای [illegible] وعده عذاب امت تو آخر رسید است و برو
تو شفاعت کن تا ببخشیم امت ترا چون [illegible] بطرف دوزخ برای
خلاصی امت و رهانیدن گنهکاران روان شد [illegible] جامهای
[illegible] بخون آلوده بر کتف نهاد بهمراهی پدر خود روان شد و چون
بدرگاه حضرت احدیت نزدیک شدند جامهای خون آلوده پیش حضرت درگاه
انداخت و خود دست بسته استاد و بزبان عاجزی گوید [illegible] فرزندان
مرا یزید بن معاویه بناحق و بیگناه کشته و زده است [illegible] فرمان فرستا
دیم اگر رضا بجد و رضا ایشان باشد ترا چندین لک فرشتگان یاری کنیم که ترا
بر یزید فتح و نصرت دهیم اما امت جد ترا از عاصیان از دوزخ خلاصی
نکنم اکنون ترا رضا دهم اگر خواهی خون [illegible] رسانم اما امت پدر

يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

خبر [illegible] از رسول صلعم که بناء بهشت خشتی از زر است و خشتی

از نقره و ملاطش از مشک و گیاهش از زعفران و سنگریزه از مروارید

خبر فرمود صلعم منادی در بهشت ندا کند یا اهل بهشت شما را زنده گانی

است بی مرگ و نعمتی است بی زوال چنانچه [illegible] میفرماید وَنُودُوا أَن

تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و مرگ را بیافرید

بصورت گوسفند سیاه در میان بهشت و دوزخ بکشند و ندا کنند که ای اهل بهشت

مرگ را بکشتیم از مرگ نترسید و ایمن باشید که حیات شما جاودانست و ای اهل

دوزخ شما نیز مردن مبرید که حیات شما جاودانست روایتست [illegible] که در بهشت

درختی است که اسپ تازی صد ساله در سایه آن درخت بدود هنوز با آخر نرسد

و در قرآن یاد کرده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ در بهشت از بهر بهشتیان چیزها

آفریده است که هیچ چشم ندید و هیچ گوش نشنید و در خاطر کسی نگذشت چنانچه

[illegible] میفرماید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ آنکه گفت مقدار تازیانه بهشت بهتر است از همه دنیا

بدان [illegible] که قرآن برین فرستاده است جمال و حسن اهل بهشت چنان

باشد که در وهم و فهم نگنجد [illegible] و میوهای بهشت گوناگون و همه تمام و [illegible]

باشد و از هر میوه [illegible] در [illegible] باشد اهل بهشت هر [illegible]

خواه نشسته خواه ایستاده چنانچه [illegible] میفرماید ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا

و اهل بهشت را نه بول و نه غایط و نه بلغم بود و جمله جوانان و امرد باشند
یعنی بی‌ریش و زنان مومنان را چندان جمال باشد اگر زنی از اهل بهشت دست
بیرون کند از مشرق تا مغرب همه پر نور گردد و جامهای اهل بهشت کهنه نشود
و چرکین نشود و کمترین کسی از اهل بهشت هفت قصر است قصر از در و قصر از
یاقوت و قصر از مروارید و قصر از نور عرش [illegible] فرمود بدان [illegible]
جای که در قبض وی است هر مومن را در بهشت قوت صد مرد باشد در
و آشامیدن و صحبت با زنان کردن و قضای حاجت نبود از بهر آنکه بهشت
جای پاکان است و هر طعام که بهشتی بخورد همه عرق شود از تن او بیرون آید
و بر اندام و بر تن ایشان موی نباشد مگر بر سر و ابرو و سفید باشد و جامهای
ایشان سبز باشد و چون ایشان را حاجت خوردن گوشت باشد مرغان
بیایند و گویند که ای دوست بخور که ما از چشمه سلسبیل آب خورده‌ایم
و از زیر عرش و میوه‌ها خورده خوشتر اگر مومن را حاجت خوردن باشد
از وی بخورد و یک طرف او بریان و یک طرف او پخته چون مومن از خوردن
سیر شود آن مرغ را بگوید که برو در حال آن مرغ زنده شد برخیزد و پرواز کند و بر
هر تن بهشتی هفتاد حله باشد و بصفت سبز استخوان در زیر آن حله
بحا تن او بنماید و هر یکی را دو انگشتری باشد که قیمت آن تمام دنیا باشد
در خبر است چون مومن را در بهشت برند خادمان بهشت شتران نجیب کرده
به استقبال بیایند بالانها از یاقوت سرخ و مهارها از زمرد همه مرصع کرده بزر و جواهر

چون مومن

چون مؤمنان بنشینند خازنان بر وی سلام کنند و گویند سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها
خالدین و این بیرون بهشت است و چون در بهشت درآیند و مؤکلان که در دنیا
بوده‌اند و اعمال وی نوشته‌اند در رکاب وی بروند و درجهٔ وی در بهشت وی را بنمایند
و درازی هر قصری و پهنای یکماهه راه است و در هر قصر هفتاد خانه و در هر خانه
هزار در است و در هر در حوری نشسته و صفت آن حور چنان باشد چون مرد خواهد که
روی خود بیند حور را گوید که سینهٔ خود باز کن چون سینه باز کند مانند آئینه روی خود
بیند و بر نجیبی سوار شود آنرا دو پر باشد و هر گامی که نهد چندانکه چشم مردم کار
کند چون بآن قصر رسد که آن قصر را از نور عرش آفریده اگر آن قصر در دنیا بودی
از نور آن چشم مردم خیره شود و خادمان و کنیزکان با ده هزار وصیفه باستقبال وی بیایند
و آنند و فرشته که با وی باشند بگویند بیایید که اینجا ثواب است وی فرود آید در قصر
خود بیند و در قصر هفتاد خانه و درازی هر خانه فرسنگی و پهنای هم بقدر فرسنگی چون
در آن خانه نظر کند و سر خود بالا کند نور او نتواند دید و نظر نتواند کرد و چون نظر بدیوار
ها کند نگارهای برنگ گوناگون بیند و چیزها بیند که هیچ چشم ندیده باشد و پیش تخت
وی کرسی نهاده چنانکه خدای تعالی میفرماید فیها سررٌ مرفوعةٌ و آن تخت
بالا بلند تر باشد اما چون مؤمن خواهد که پای بر تخت نهد نشیب گردد چنانچه
آسان بنشیند غلامان و ولدان در پیش او صف زنند و بخدمت ایستند و گویند
[illegible] و در بهشت جایگاه است که مردم آنجا بنشینند و با یکدیگر
سخن گویند و آن چیزها که در دنیا بر ایشان گذشته باشد پس مؤمنان را باید که اندیشه کنند

بدانکه چگونه کار باید کرد حیف باشد که چنین نعمتها و دولتها را بجهت دنیای فانی فراموش
کند و عمر روزگار خود برباد دهد پس ای برادر اگر طمع بهشت و امید رحمت [illegible]
داری پیوسته در رضای او باش و بطاعت و بندگی بکوش که بهشت را از خدای تعالی بآرزو
و تضرع و زاری مشغول باش [illegible] هرکه هر روز الحمد با اخلاص از خدای بهشت خواهد
بهشت گوید [illegible] مرا آنکس روزی کن که با اخلاص از تو خواسته است و هرکه هر روز بسیار
بگوید که [illegible] مرا از دوزخ پناه ده دوزخ هم بگوید [illegible] او را از سر من نگاهدار که از من پناه
تو میخواهد دیگر چون او را بجهت دیدار [illegible] باشد فرمان آید که ببینید ای بنده کانی
دیدار من و می بینند هر روز و کسی شبانگاه و بعضی بعد از سه روز و بعضی در هفته و بعضی
در ماه و بعضی در سالی و بعضی در اندازه عمل ببینند و بعضی هر وقت که خوش آید [illegible] ما را
جمیع مسلمانان را بر طاعت و عبادت خود ثابت قدم داد بخیرات مشغول گرداناد
و از نعمتهای بهشت محروم مگرداناد بحرمت النبی و آله اجمعین [illegible] باب [illegible]
مادر و پدر قوله [illegible] فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا
روایت میکند [illegible] از [illegible] پرسید [illegible] کدام عمل
فاضلتر است گفت نماز گذاردن بوقت و نیکوئی کردن در حق پدر و مادر
هرکه بامداد برخیزد روی مادر و پدر ببیند و او را خشنود بکند درهای بهشت بروی
گشاده گردد [illegible] فرموده هرکه خواهد [illegible] روزی او فراخ کند و عمر وی دراز
گردد بگو که مادر و پدر را نیکوئی کند و با خویشاوندان بپیوندد و در توریت نبشته
است که ای فرزند آدم شکر نعمتها کنید و رضای من در رضای مادر و پدر خود را جوئید

تا شما را از بلاها نگه دارند خبر فرمود هر که مادر و پدر را بیازارد و هر چند که طاعت
کند در بهشت در نیاید حردی نزد یک پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله مادر دارم
که پیر و ضعیف گشته است من نان در دهان وی نهم حق وی گزارده باشم یا نه
گفت اگر صد سال همچنین کنی از صد حق یکی نگزارده باشی کجا است او هر ستودی
کنی اگر بزبان بلیسے هنوز حق او نگزارده باشی اما تو با او نیکوئی بکن حق تعالی ترا
جزای نیکی دهد خبر فرمود که رضای حق در رضای مادر و پدر است هر که رضای
مادر و پدر نگه دارد وی را ثواب حج و عمره نویسند و هر که بزیارت مادر و پدر در
گورستان رود خبر در نامهٔ اعمال او بنویسند و علما چنین گفته اند که حق مادر و پدر
بر فرزند ده باشد اول آنکه چون محتاج شود طعام دهد و جامه دوم حرمت او
بواجبی کند سیوم او ترا بخواند اجابت کند اگر چه در نماز نفل باشد چهارم هر چه او
فرماید بجا آرید پنجم با ایشان سخن بلند نکنید و خود را روی او مقابل ندارید ششم
ایشان را بنام نخوانید هفتم برای ایشان آمرزش خواهید هشتم نهم ادب
ایشان نگه دارید دهم ایشان را خدمت کنید تا رستگاری شما باشد و حق فرزند بر
مادر و پدر سه باشد اول نام نیکو نهد دوم قرآن و شریعت او را بیاموزاند
سیم چون او بالغ شود تزویج کند حکایت رحمة الله روایت میکند از
روزگار از جوانی بود علقمه نام صالح و پارسا و صدقه و خیرات بسیار
کردی ناگاه بیمار شد و او را پیشتر آمد کارش بجائی رسید زن او پیش بیامد

وگفت [illegible] علقمه در سکرات موت است و زبانش بکلمه نمیگردد [illegible]

عمر و علی و سلمان و عمار و عباس را پیش علقمه فرستاد چون نزدیک آمدند دیدند که در سکرات

است گفتند که ای علقمه بگوی لا اله الا الله محمد رسول الله زبانش بر کلمه نگردد

هرچند که جهد کنند نتواند گفت کلمه را آنها [illegible] خبر کردند که یا رسول الله زبانش

بر کلمه نگردد پیغمبر [illegible] غمگین شد فرمود که مادر علقمه را بیارید بلال رفت که ای مادر علقمه

[illegible] ترا سلام رسانده میگوید اگر میتوانی بیا و اگر نه من پیش تو آیم

مادر علقمه گفت جانم فدا باد اینک می آیم الضعیفه عصا بر دست گرفته در پیش

رسول [illegible] بیامد [illegible] گفت ای مادر علقمه از تو چیزی میپرسم اگر راست میگوئی

گفت بفرمای یا رسول الله پس رسول علیه السلام فرمود که قصهٔ علقمه بگوی که با تو چگونه است

گفت یا رسول الله علقمه نماز بسیار کردی و روزه داشتی و خیرات و صدقه بسیار

کردی فاما در رضای من نباشد و من از وی راضی نه ام پس [illegible] دل تنگ شد

و گفت سبب ناخوشی و ناخوشنودی تو چیست مادر علقمه گفت یا رسول الله

که وی زن خویش را بر من مسلط کردی و فرمان زن کردی فرمان من

نکردی بدین سبب از وی رنجیده ام و راضی نه ام [illegible] روی سوی یاران

کرد و گفت چون مادر کسی خوشنود نباشد هر آینه آنکس از کلمه شهادت محروم

گردد آنگاه [illegible] بلال هر و هیزم را جمع کن تا علقمه را با آتش بسوزانم

علقمه گفت یا رسول الله فرزند نور دیدهٔ من است پیش من بسوزید یا [illegible]

علقمه گفت یا رسول الله فرزند [illegible]

ازتو بیزارم

پس رسول ﷺ گفت ترا عذاب ازین سخت تر خواهد بود اگر خواهی که وی را نسوزم و
اورا از آتش دوزخ نگاه دارد تو بروی راضی شو بحق آنکه نفس محمد در قبضه
قدرت اوست که اورا نه نماز و نه روزه و نه صدقه کار نیاید تا تو بروی خوشنود
فی الحال مادر علقمه گفت یا رسول الله تو گواه باش که من بروی راضی شدم و از
وی خوشنود شدم پس پیغمبر ﷺ گفت برو که احوال وی چگونه است که زبان او بکلمه
شهادت میگردد یا نه بلال برفت چون بدر خانه او رسید آواز علقمه از بیرون سرای
آواز شنید که به آواز بلند میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و تمام سورهٔ یسین و تبارک الذی و سورهٔ یوسف با تفسیر
خواند و جان بحق سپرد و خبر وفات علقمه را پیغمبر ﷺ برسید بسیار بگریست
و گفت آه علقمه جوانی بگذشت قالوا انا لله و انا الیه راجعون
بر جنازهٔ او رفتند چون علقمه را دفن کردند ایستادند جمع اصحاب بگور علقمه ایستادند
رسول ﷺ که گریسته بود بآواز بلند تبسم کرد یاران گفتند یا رسول الله اینجا ماتم و
مصیبت است این تبسم چیست رسول ﷺ فرمود که این خیال بگذارید کارهای خداوند
بزرگ است یاران ازین معنی خواستند که از آنحضرت بپرسند آنحضرت فرمود
که ای یاران چون علقمه را دفن کردند یانصد حور از بهشت آمدند از آنصد حور طعام [بهشت]
آوردند و صد حور شراب بهشت آوردند و صد حور حلّهای بهشت آوردند و صد حور [بحجت]
صحبت آمدند چندین حوران پیش خود خواندند هر همه گفت که اول صحبت با من کرد

پس علقمه را [illegible] بلا دفع شد پیش مادر رفت و مرا این تبسم کرد [illegible] مردی پیش

بیامد و گفت یا [illegible] صد سال عمر من است در میان صد سال زن نکرده ام

زیرا آنکه اگر زن کنم حق مادر من ادا نکنند و مرا از خدمت منع کرد و مدت صد سال

در خدمت و عبودیت مادر گذرانیده ام چنانکه اگر در کار بول و غایط بحکم او شرقیم و

هیچ وقت خواب نکنم مگر مادر کار فرماید و چون مادر من در خواب شود آنوقت

و چون مادر من ضعیف و لاغر شد بول و غایط میکند جامهای خود را پلید میکند من

جامها و تن او را بشویم اکنون یک گناه مادر کرده ام بجهت گناه پرسیدن پیش تو آمده ام

که کفارت آن گناه چیست [illegible] فرمود آن گناه چیست و چه کردی گفت شیطان

مرا وسوسه کرد و بحکم او بنفس خبائث مشغول شدم که مادر مرا یاد کرد که فرزند

کجاست من سخت در مانده بودم که ساعتی گذشت که من آمدیم و گفت ای فرزند

مرا در شکم درد است چیزی دارو بده تا من خلاص شوم من فکر و اندیشه کردم مبادا

که بر من مادر دین سخت تر شود و بنا خوشنودی مادر [illegible] از روی رحمت

خود دور کند اینچنین بتو رسیده ام و چه کنم [illegible] فرمود ای برادر صد رحمت بر تو باد

حق مادر نیکو میداری [illegible] از تو خوشنود و راضی است هر آینه مادر هم خوشنود

باشد آن مرد گفت یک عرض دیگر دارم آنحضرت فرمود بگو گفت یا [illegible] مادر تو

آمنه از کلمه شهادت محروم ماند و او لایق دوزخ است و تو لایق بهشت که هم حضرت

با تو از شکم او زاده شدی پس این مرا معلوم کن [illegible] در فکر و اندیشه شد

گفت ای برادر تو مرا تیر آهنی زدی تا روز قیامت مرا سوز دل نرود که تحقیق مادر
هزار نعمت سعادت پاک دور افتاده است و من فرمان بردار آنحضرت منتظر ام در این
معنی خواست [illegible] می بینم که هر چه رضاء مطلوب [illegible] است آنرا قبول کرده
ام و آخر این کار چگونه که دوزخی را در بهشت آرد و بهشتی را در دوزخ آرد باید
که من دانستم که تو از من پند آموزی ندانم که من از تو پند آموختم [illegible] بحرمت
نام پاک خود و بحرمت و اصلاح [illegible] و بحرمت علقمه جوان کسی که مادر و پدر
بر وی خوشنود باشد همه را کلمهٔ شهادت بر زبان روان گردانی دیگر [illegible] فرمود
[illegible] پرسیدم حق همسایه مرا وصیت کرد پنداشتم که همسایه از همسایه میراث
گیرد [illegible] گفت دل و زبان نگاه دارید از رنج همسایه و حرمت همسایه همچنان
است چنانچه حرمت مادر و پدر باز فرمود هر که در روز قیامت بخدا [illegible] ایمان آرد
باید که همسایه گرامی دارد و مهمان را نیکو دارد [illegible] را پرسیدند که حق همسایه چیست
گفت اگر وام خواهد وامش بدهد و اگر خواهد اجابت کند چون او غایب شود
مال و فرزندان او را محافظت کند و چون او را مصیبت شود بتعزیت وی
رسد و بیماران او را طعام بدهد تا او را نرنجاند تا حق همسایه بجا آورده باشد
باید که با وی نیکویی کند آنچه بتواند و همسایه را بر همسایه چهار حق است اول آنکه بروی
مهربانی کند دویم آنکه بر وی طمع ندارد سیم آنکه بروی رنج نکند اگرچه همسایه
کافر باشند چهارم آنکه شما را آزار دهد صبر کنید [illegible] ما را و جمیع مومنان را در حق

بادر و پدر خشنودی باد بحرمت النبی و آله اجمعین باب در بیان ربا

خوردن و عقوبت آن قال الله تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقو

مون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس روایت

میکنند امیر المؤمنین از رسول الله شنیده ام آن شب که مرا فرمود آن شب که مرا فرمان

شد به آسمان بردند در آسمان هفتم رسیدم گروه مردم را دیدم که شکم ایشان چون

گنبد در آسمان معلق آویخته اند و خون و ریم از دهن ایشان بیرون می آید

پرسیدم که ایشان کدام گروه اند و چه گناه کرده اند فرمان در رسید این آن گروه اند

که در دنیا ربا خورده اند و سود گرفته اند و در شکم ایشان ماران و کژدمان

جای گرفته اند خبر فرمود هر که ربا خورد شکم او پر آتش دوزخ کرده اند خبر

فرمود هر که ربا خورد او از شفاعت من محروم ماند و ربا دهند و ستانند و

نویسند و سیم مهر کنند همه یکسان باشند خبر فرمود ربا خوردن هفتاد و دو گناه است

و کمترین گناه همین است که هفتاد بار با مادر خود زنا کرده باشد خبر فرمود

اگر در درم و دانگی یک حبه ربا اندازد تمام ربا گردد و ربا خوار در گور دیوانه

برخیزد و گفت خبر که زر بزر و سیم بسیم و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما

و مویز بمویز و نمک بنمک و مانند آن باید که فروختن برابر فروشند و هر که زیادت

بگیرد ربا باشد مرد حبشی [illegible] بیامد گفت یا [illegible] من یکدرم سیم زیاده یافتم

در خانه خود در عوض من او را طلبید که ماده نبود و شنید جهد آخر داد

کاو دوشیده بس چگونه باید کرد پیغمبر فرمود این همه ربوا است آنمرد در خاطر
اندیشید پیش رسول ع آمد و گفت یا رسول الله چرا نیندیده و کفارت فرمای که من
که من ازین گناه خلاص یابم پیغمبر ع آن زیاده کاو که تر دوشیده داده است بهای او
کرده او را بده تا خلاص یابی دیگر گفت زیاده ستاند و کم فروشد آن هم ربوا است
پیغمبر ع فرمود هر آن موضع که ربوا خورند آن موضع خراب است و نیز فرمود در سنجیدن
درستی و راستی بجا آرید تا رستکاری یابید که حق تعالی وعده عظیم کرده است
کما قال الله تعالی وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِیْنَ الَّذِیْنَ اِذَا اکْتَالُوْا عَلَی النَّاسِ
یَسْتَوْفُوْنَ یعنی آنکسان که از بهر خود پیمودن و سنجیدن زیاده گیرند و از دیگر پیمایند
سنجند کم سنجیدن و پیمودن روز قیامت اندک و بسیار بر سنجش خواهد بود
پیغمبر ع فرمود که روزگار آید هیچکس نماند مگر آنکه همه ربوا خورند آنحضرت فرمود
میانجی و معاونت کنند و یا گواه شوند و نویسنده باشند تا هر که بدان راضی باشد
او نیز این گناه باشد بار خدا جمیع گناهکاران و مسلمانان را از شومی ربوا
خواران در پناه خود نگاهدار یا ارحم الراحمین [illegible]

باب هفتم

در بیان نماز و زکات و فضیلت آن قال الله تعالی واقیموا الصلوة و اتوا الزکوة
[illegible] روایت میکنند از پیغمبر ع هر که نماز گذارد و زکوة
مال ندهد نماز وی را قبول نشود از بهر آنکه [illegible] نماز و زکوات را یکجا یاد
کرده است پیغمبر ع فرمود هر که زکوة بدهد از مال خود مال او کم نشود و ضایع
نشود و صدقه دادن بلا رد شود و بیمار را از درد کند بصدقه دادن [illegible] فرمود

هر که پنج وقت نماز بگذارد و روزه ماه رمضان بدارد و حج خانه کعبه کند و مسکینانرا
طعام دهد بهشت ویرا باشد فرمود چون ربوا بسیار شود در جهان بیماری
مرگ بسیار پیدا شود و چون زکوات ندهند باران نشود و نبارد و چون
زکوات ندهد و عدالت نکنند آفتاب و مهتاب از روشنائی کم گردد
فرمود هر که زکوات و عشر دهد اورا در آسمان اول سخی خوانند و در آسمان
دویم جوانمرد خوانند و در آسمان سیم مطیع خوانند و در آسمان چهارم نیکبخت
خوانند و در آسمان پنجم عظیم خوانند و در آسمان ششم مبارک و زیرک تر خوانند
و در آسمان هفتم آمرزیده خوانند هر که زکوات و عشر ندهد در آسمان اول بخیل خوانند
و در آسمان دویم لعین خوانند و در آسمان سیم اشم خوانند و در آسمان چهارم
دشمن خوانند و در آسمان پنجم بی برکت خوانند و در آسمان ششم عاصی خوانند
و در آسمان هفتم بدبخت خوانند فرمود بزکوات دادن مال کم نشود
و هر که زکوات مال ندهد و حق مسکینانرا ندهد و مستحقانرا نرساند پس حق
ایشان بر گردن خود نهد و نیکوئیهای ایشان ببرد و از دنیا خالی برود در
عذاب مبتلا گردد و نیکیهای ایشان ببرند و خود را در قیامت شرمندگی
و پشیمانی همراه خود گرفته برود آن سیم سیاه و نقره و طلا را در آتش
دوزخ گرم کنند و بر پیشانی و بر روی و بر پشت او داغ کنند و
فرمود هر که زکوات ندهد از گاوان و میشان و گوسفندان و شتران و چهار
پایان اینهمه جمع شوند با سروها خر شوند و اورا بزور در دوزخ برند و کوفته کرده

ونیاز کوات از من نداده بودی پس ای برادر زکوات در عشر حق [illegible] است باید که
حق [illegible] را بمستحقان بدادید و بر خود نداریت تا ترا عقوبت در دوزخ نکنند
[illegible] فرمود که هر که زکوات مال بدهد از هفتاد بلای بزرگ او را نگاهدارند
و در میان او و دوزخ دیوار آهنین و چهار او هفتاد ساله راه باشد و هر که کر
سنه را طعام بدهد طعام بهشت گوناگون بخوراند او را و آتش دوزخ
بروی حرام کرد [illegible] آورده اند که [illegible] نشسته بود صاحب جمال جوا
ن پیش [illegible] گذشت [illegible] هم نشسته بود [illegible] گفت ببین ای [illegible]
این جوان چه صاحب جمال است انجنین هم در گور افتد [illegible] گفت چه سود که عمر
این جوان اندکی [illegible] فرمود چگونه دانی گفت مرا فرمان است که بعد از هفت روز
بجای این بنده بستان [illegible] این بگفت و جوان هم رفت و بعد از هشت روز آن جوان
پیش [illegible] بیامد و [illegible] در تعجب ماند که مهتر [illegible] در خاطر کرد که
از من سهو شد هفت سال یا هفت ماه گفته بود من غلط فهمیدیم [illegible]
حاضر شد گفت [illegible] شما غلط نکردید عمر این مرد هفت روز بود چون هفت روز
شد مرا فرمان آمد عمر این مرد را بدل کن هفت روز را به هفت سال امشب این مرد
برضای [illegible] صدقه داده است روایت شد درویشان در عمر این دعا کردند
که ای بار [illegible] هر که مرا سیر کرد عمر او دراز کن من قبول کردم دعای درویشان
آورده اند در مدینه معظم سوداگر بود نام او عبد الرحمن بود دالجنان
بود که هفتاد اشتر [illegible] اهل مدینه هر شهری که از آن قفلها باز کردندی

چندان مال و متاع بود که عدد کرده نشود و دل او چنان تنگ بود که هرگز یکبار حبه نان
فقیر انداده بود وقتی [illegible] برای فقیران گشت گردی از خانه او
خالی رفتی همین مدت بگذارد و یکروز در خاطر [illegible] اندیشه کرد که این
سوداگر مال بسیار داشت هیچ وقت گدا را حبه نان ندادی اما امروز بروم اگر چیزی
بدو دهد فبها والا نه بکنم [illegible] که محلهای این خشت بر خود میلرزند و یا خبر آید
اما یکبار کیفیت او بحضرت [illegible] میرسانیم الغرض در وقت نماز عصر [illegible]
پیش [illegible] بیاید و کیفیت او عرض نمود که یا رسول الله که یک سوداگر بود که نام او عبد الرحمن
است و مال و متاع او در عدد نیاید و دل او چنان تنگ بود که هیچ وقت یکبار حبه نان در راه
[illegible] نداده است و امروز نیت کرده ام که امروز در خانه رفته چیزی خیرات اند و خواهم
اگر بدهد بهتر و اگر نه دهد یک خرده بنم که خانهای او خشت کرده ام اما او از امت تو
است چگونه [illegible] فرمود او هم آفریده [illegible] است خاطر مکدر نکنی که در دل او [illegible]
انداخته رست الغرض شب آمد [illegible] در آمد و نعره بکرد و گفت توفیق شیء عزیز هیچ
جواب نیامد باز سوال کرد که ای صاحب خانه چیزی برای [illegible] هیچ جواب نگفت تا هم
چنین نیم شب گذشت نعره چند بکرد چیزی نیافت [illegible] عقره شد و بشوق محبت
میگفت [illegible] آنچه موی ها بر تن [illegible] بود زیر هر موی گرم چهار پیروی بر
با غلغله بکرد چنانچه زلزله در تمام محله افتاد و یک خانه سوداگر خراب شد بعضی
از نزدیکان او را گفتند [illegible] خانه نمیگذارد چیزی خیرات باید داد مبادا خانه
زیر و زبر گرداند که او [illegible] است سوداگر گفت که دیگر شب [illegible] نعره میکردی

و متاع

دیگر

خان محرفتی امروز چه افتاده است که شوخی میکنید الغرض یکی سوخته سه روزه را داد
در میان سوراخها در کاسه انداخت [illegible] مال بسته پیش [illegible] نهاد و گفت
که امروز آن شخص سه روزه پاره مال انداخت [illegible] شکر [illegible] که بار چیز بداد
الغرض یکسو داکر بود جوار آخر داکر بود یکبیت هزار تنکه سیاه شکرانه [illegible]
پیش [illegible] داشت [illegible] طلبید امیر زود بیامد آنحضرت فرمود که [illegible]
بر دو نعره بکن که کسی باشد که یکشب زنده در گور بماند اورا هزار تنکه سیاه بدهم
استاده شد و پانصد تنکه در دست گرفت نعره میکرد که هست کسی که یکشب زنده
در گور بماند هزار تنکه اورا بدهم تا گشت کرده پیش در عبد الرحمن آمد باز آواز
کرد که هست کسی که یکشب زنده در گور بماند هزار تنکه بدهم چون این سمع در گوش
او افتاد [illegible] را طلبیده استاده در خاطر گذرانید که این نفع بسیار است که در یکشب
هزار تنکه پیدا آید شب گذرانیدن سهل است چنانچه در خانه میگذرد همچنان
میگذرد من اختیار کنم زن را پرسید اینچنین باید کرد زن گفت بهتر الغرض
گفت [illegible] حرام ملعها که یکشب زنده در گور بمانم [illegible] اورا گفت
که هر دو پیش [illegible] تا هر دو آمدند که آنحضرت پرسید که ای یار اهل خانه و فرزند
را پرسیده که یکشب در گور بمانی گفت اختیار ما را باختیار خود داشت ایشانرا پرسیدن
چه حاجت است [illegible] فرمود تنکه بیارید و عبد الرحمن را بدا دید آن مبلغ پانصد
بدست عبد الرحمن دادند باقی پانصد پیش خود نهادند گفت فردا از گور سلامت
بر آی باقی پانصد [illegible] تا نی پس آن مرد خانه رفت پانصد تنکه در خانه نهاده آمد

تا هفتاد بار بعد مار سیاه پیدا شد مرا تمام در دهن فرو آمد و بعد گزید مرا چنان

زهر دار نیش زد که بیان نتوانم کرد عذابهای گوناگون کردند من هیچ جواب فراهم

نیامدیم تمام شب شب چندان حالها ئنه بود گفت یا [illegible] هزار در هزار

رحمت بر تو باد که مرا از نده عذاب [illegible] رهائیده نمودی اگر من در حالت گمراهی و غفلت

و تاریکی دنیا بمردی تا مرا در روز قیامت چه پیش آمدی تا ابد الآبد مرا عذاب

خلاص نشدی [illegible] فرمود یا ثعلبه که باقی بگیر گفت یا [illegible] سوگند [illegible]

[illegible] ای که تمام مال خود فقیران مدینه را بنام [illegible] صدقه کنم [illegible] فرمود

که نیمه مال خود بدرویشان بده و نیمه مال بعیال و اطفال خود نگاهدار باز گفت یا [illegible]

یک حبه از این مال بر من حرام است نهصد زن داشته ام همه را طلاق دادم

و آزاد کردم و با نهصد دختران دارم همه دختران حواله تو نمایم جائیکه خواهی بده

و مرا از این جای رخصت کن که [illegible] شب و روز بعبادت [illegible] مشغول شوم تا

زاد قیامت حاصل کنم که مرا احوال نیکو معلوم شد [illegible] فرمود کجا میبری گفت

آنجا بردیم که [illegible] را بابیم تا که فرمان آید که من ترا از هول قیامت و عقوبت قیامت

امان دادیم تا قرار آید و اگر نه جای من نیست [illegible] فرمود که چیزی توشه بگیر از مال

خود گفت [illegible] تمام مال من نظر کنم ماران و کژدمان می آیند بهتر که از نظر

نیفتد آنحضرت گفت گرسنه شوی گفت یا [illegible] چون گرسنه شوم دخته

درختان بخوریم و اگر برهنه شوم هم برگ درختان بپوشم الغرض آنحضرت

رخصت [illegible] اند بعبد الرحمن در غار آمد در دائم شد [illegible]

جا یافتی و آنجا بنشستی در عبادت [illegible] مشغول و همت در یاد کردن
دم بدم با فقرا [illegible] بعد از چند مدت [illegible] یاد آمد گفت [illegible] آن درویش که عبد الرحمن
در غار نشسته بود به احوال او بیاب که چگونه است [illegible] آن یار در غار آمد و در
وان شد چندان کرده در غار رفت و نیافت پیشتر روان دید که درختان نشسته‌اند
نزدیک ایشان شد برسید السلام علیکم ای مردان [illegible] آنها گفتند و علیکم
السلام ای درویش [illegible] حیران بماند و متفکر شد و پرسید که شما
چگونه دانید که من غلامم گفتند از دوستداران شیخیم بو شنیده‌ایم گفت شما کیانید
گفتند از یاران شیخ عبد الرحمن فرمود شیخ عبد الرحمن کجاست گفتند صد یکم کرده
پیشتر است [illegible] پیشتر رفت از آنجا جماعت دیگر نشسته است نزدیک ایشان رفت
برسید السلام علیکم جواب دادند علیکم السلام [illegible] فرمود که شما کیستید
گفتند از یاران عبد الرحمن گفت عبد الرحمن کجاست گفتند چندان پیشتر است تا از آ
نجا گذشت پیشتر رفت دید یکهزار درویش مریدان ملاقات شد گفتم از سلام علیکم جواب
دادند و علیکم السلام یا درویش [illegible] گفت ای یاران شما کیانید گفتند از مریدان شیخ
عبد الرحمن گفت عبد الرحمن کجاست گفتند شیخ عبد الرحمن وفات یافته است فرمود
روضهٔ شیخ عبد الرحمن کجاست گفتند پیشتر رو [illegible] چون پیشتر رود دید که
سنگ [illegible] سفید است و عرض و طول آن سنگ چندان بود و آن سنگ چون لوح
سبز خاص و بر آن سنگ تابوت دید از یاقوت‌های سرخ و سبز و زرد و سفید
نزدیک [illegible] [illegible] در خاطر کردم

[illegible]

کرانبها نیست آواز کجا آمد اکنون نزد یک با بوت شدیم نشسته ام در خواب شدم دیدم
که عبد الرحمن ملاقات شد و گفت السلام علیکم یا [illegible] گفتم و علیکم السلام مرا [illegible]
بر تو فرستاده است که حال تو چگونه است گفت ای [illegible] مرا از آتش دوزخ
آزاد کردند و تمام نعمت بهشت حواله کردند آنچه بطفیل آنحضرت و مدد تو باین مرتبه رسیده
ام [illegible] فرمود [illegible] امیر گفت مرا وداع کن راه دور است بر دیم
گفت بر پر فرشته بنشانم بلک برد ای تر ا بر [illegible] بر ساند از فرشته را
طلبید و بر پر او [illegible] بنشاند وداع کرد [illegible] را سلام داد و دعا و درود گفت
فرشته پرواز آمد یکساعت بمدینه رسید و کیفیت پیش [illegible] باز نمود [illegible] شاد
و خرم گشت باب [illegible] در بیان خمر خوردن و قمار و نرد باختن و عقوبت آن

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصا
ب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون

[illegible] فرمود سه کس بوی بهشت نیابند برسیدند کدام اند یا [illegible] گفت
یکی شراب خورنده دوم فروشنده شراب سیم آزارنده پدر و مادر هر که در دنیا
خمر خورد و بیرا [illegible] در قیامت هر ماران و کژدمان بنوشانند چنانچه گوشت
و پوست او در روی او فرو ریزند و اهل قیامت از گند کی بوی او بوی دهن او
فریاد آرند و خمر [illegible] چون خمر خورند و توبه نکنند هیچ اعمال ایشان قبول نکنند
[illegible] گفت هر که در روز قیامت خمر
[illegible] در جهنم از [illegible]

ایشان همچون لبهای شتران و فرج ایشان از ایشان فرشتگان ببوی گند ایشان
فریاد کنند خبر فرمود زنهار دختران خود را برای خمرخواران ندهید و چون
بیمار شوند بپرسیدن مروید که خمرخواران ... آید که خمرخواران
آن قوم اند که از گند بوی دهن ایشان فرشتگان فریاد آرند که این چه قوم
اند که بدین بلا مبتلا شده اند و بتوبه نرسیده اند و بسبب مستی خدای را فراموش
کرده اند چنانچه در دنیا مست بودند همچنان مست در دوزخ در آیند خبر
در خانهٔ خمرخواران طعام خوردن روا نیست و در خانهٔ خمرخوار برکت نباشد
و فرشتگان نیایند و رحمت خدای بر وی نباشد اگر سوی آسمان نظر کند آسمان
بر وی لعنت کند خبر از جبرئیل پرسید و جبرئیل از میکائیل پرسید و میکائیل از
اسرافیل پرسید و اسرافیل از عزرائیل پرسید و عزرائیل گوید که من در لوح
محفوظ نبشته دیدم که خمرخواران چون بت پرست است و او
بیزار است از توریت و انجیل و زبور و فرقان و بیزار است
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بفرمان خدای است جای او
در دوزخ است آورده اند که چون شراب خوار شراب در دست گیرد
و نزدیک دهن آرد ایمان او در پایان رود و چون در شکم آرد ایمان
و کلمهٔ شهادت در سر شده از تن او بیرون آید و از دو
جگر هر دو ... که کند قبول نیست

در تفسیر

در تفسیر نسفی قال النبی صلی الله علیه وسلم فی جهنم دارا لهٗ
یقال لها ویل فیها من النار لا یعلم وفی الویل جبّ
وفی الجبّ تابوت من النار وفی التابوت حیّة من ا
لنار لا یعلم طولها وعرضها الا الله ولها سبعون الف
رأس وفی کل رأس سبعون الف وجه وفی کل وجه سبعو
ن الف فم وفی کل فم سبعون الف سنّ وفی کل سنّ
سبعون ریح وفی کل ریح من النار قیل یا رسول الله
لمن العذاب قال من تعلّم سورتین من القرآن ثم شر
ب الخمر الهی ما را و جمیع مسلمانرا از خوردن و فروختن شراب نگاه دارا
بحرمت النبی و آله الابرار باب نهم در بیان نماز گذاریدن و فضیلت
آن قال الله تعالی واقیموا الصلوة طرفی النهار وز
لفا من اللیل سلیمان فارسی روایت میکند از رسول صلی الله
علیه وسلم که رسول عم زیر درخت رفت و شاخ درخت گرفت
جنبانید و برگهاء آن درخت ریخت آنگاه گفت که یا سلیمان از من
نپرسی که این بهر چه کردم گفت بفرمائی یا رسول الله فرمود چون
مسلمان وضو سازد و پنج وقت نماز بجا آرد همه گناهان او بریزند
چون برگهای این درخت ریخت باز آنحضرت فرمود که ای سلیمان هر

مسلمان وضو کند بر نماز بایستد همه گناهانش بالاء سر او آیند و چون
رکوع کند گناهانش بر پشت آیند و چون سجده کند همه گناهانش بر
بیرند دا از گناهان پاک شود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
هرکه وضو کند از خانه بجانب مسجد رود بهر قدمی که بنهد گناه از وی دور
گردد و حسنه در دیوان او بنویسند پیغمبر فرمود علیه السلام هرکه وضو را
زد و بر نماز بایستد و بارکوع و سجود بجای آرد نماز وی را گوید حق تعالی ترا
نگاه دارد چون مرا نگاه داشتی و آن نماز را باسمان برند و نماز او را شفا
عت کند بهر نماز کننده را گوید که وضو بجای نیارد در رکوع و سجود و قراءة تمام
نیارد نماز گوید مر نماز کننده را که ترا حق تعالی ضایع کند چون مرا ضایع
گردید و در آسمان بر وی بنوازند و آن نماز پیچیده چنانچه کهنه جامه بر روی او
زنند پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم اول چیزی که در روز قیامت
بنده را برسیدند آن نماز باشد اگر تمام بجای آرد او از رستگاران باشد
و اگر تقصیر کرده باشد خاسر یعنی زیان کاران باشد و نماز گذاردن رضاء
حق تعالی است و سنت پیغمبران و دوست فرشتگان است و نور
معرفت و بنیاد است و اجابت دعا است و برکت در روزی است و چرا
غ گور است و روشنایی قیامت و سایه بر سر است و حجت بنده است
پیش خدای تعالی است و کلید بهشت است هرکه پنج وقت نماز کند

دبیرسته

پیوسته با جماعت بگذارد بارکوع و سجود حق تعالی ویرا پنج چیز کرامت
کند اول از وی عذاب گور بردارد دویم تنگ رزق نشود سیم سیمائی
نیکو دهد چهارم در روز قیامت نامه اعمال او بدست راست دهند پنجم
از صراط آسمان چون برق جهنده بگذرد و در بهشت در آید آنحضرت فرمود
هرکه نماز نگذارد و کاهل باشد خدای تعالی او را بدوازده عقوبت گرفتار کند سه در د
نیا و سه در مردن و سه در گور و سه که در دنیاست اول آنکه برکت
از رزق بردارند دویم روشنائی روی ببرند سیوم در دلهای مردم دشمن
گردد و سه که در وقت مرگ است اول آنکه تشنگی و گرسنگی پیدا
آید بر خیزد و دویم جان کندن بروی تلخ گردد سیم ملک الموت را با هیبت
بیند و آن سه که در گور است منکر و نکیر با هیبت سوال کنند دویم گور او تنگ
شود سیم خدای تعالی بروی خشم باشد و مقامش در آتش باشد پس بر همه
مسلمانان واجب باشد که پنج وقت نماز بحضور دل با جماعت بگذارد
چنانچه در شریعت فرموده اند پیغمبر فرمود علیه السلام هر که نماز شام بگذا
رد و معتکف در مسجد باشد تا نماز خفتن بگذارد حق تعالی برای او دو قصر
در بهشت بنا کند و درازی آن دو قصر یک ماه راه است پیغمبر فرمود نماز نفل
بسیار کنید که شمارا بهر رکعت جائی باشد و در آتش دوزخ نماند هر که نماز

بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب برآید بعد از آن اشراق بگذارد حق تعالی
او را ثواب حج و عمره دهد ~~در بیان فضیلت قرآن خواندن~~ در نامهٔ او
بنویسند اللهم اجعلنا من المصلین الخاشعین باب
دهم در بیان فضیلت قرآن خواندن قوله تعالی وانه لقرآن
کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون عن عبد
الله ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه
وسلم فرموده که هر که قرآن ختم کند حق تعالی بعدد هر حرفی درجه
دهد در بهشت و شفاعت مستجاب شود و قرآن وی را در روز قیامت شفا
عت کند پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم که حق تعالی در دوزخ وادی
آفریده است که دران وادی یکی چاهی نام او جب است و دران
چاه ماریست از آتش که دوزخ از رنج آن مار هر روز چاه هفتاد بار
رنجد او تعالی بنالد و دران مار زهریست چون آن زهر بیرون
کند چاه پر شود و از زهر آن مار و در آنجا کسی را عذاب کنند که
در دنیا قرآن خوانده است و در فسق و فجور مشغول شده از خدا
تعالی نه ترسید آن بنده را عذاب کند و بنالد فرمان شود
که ای بنده کمان من شما را قرآن فرستادم و شما را حرمت
قرآن نگاه نداشتید و بحکم قرآن عمل نکردید از جرم امروز این
مقام شماست

مقام شفاعت است پیغمبر علیه السلام فرمود هر که سورت یاسین را بخواند او را
از جمله گناهان پاک گردانند همچنان باشد گویی دوازده بار ختم قرآن کرده
باشد و اگر کم رزق بود در روزی وی برکت زیاده گردد و اگر به بلاه مبتلا شده
باشد خدای تعالی بفریاد او رسد اگر در روز خواند تا شب در امان خدای
تعالی باشد و اگر در حال جان کندن سورهٔ یاسین بخواند ده هزار فرشته
بیایند بهر وی آمرزش خواهند و ملک الموت جان او را بآسانی بیرون آرد
هر که هر روز سورهٔ یاسین بخواند در روز قیامت از حق تعالی ندا آید که ای
بندهٔ من بهشت را هشت در است بهر دری که خواهی درآیی پیغمبر فرمود هر که سو
رهٔ اخلاص را صد بار بخواند بعد از وضو در آغاز فاتحه بخواند حق تعالی میفرما
ید بعدد هر حرفی ده نیکی بنویسند و مقدار آن بدی دور کنند و صد قصر در بهشت
بنا فرمایند پیغمبر فرمود علیه السلام هر که سورهٔ اخلاص را سه بار بخواند
همچنان باشد که ختم قرآن کرده باشد اگر دوازده بار بخواند خدای تعالی
او را دوازده کوشک از جوهر وی بنا کنند در بهشت اگر صد بار بخواند خدای تعا
لی او را بیامرزد و گناهانش پنجاه ساله عفو کند و نمیرد تا جای خود در
بهشت نه بیند المجلس فی صورة الاخلاص بدانکه این سورة را
بیست و یک نام اند صورة تفرید صورة تجرید و توحید و اخلاص [illegible]
ت ولایت و نسبت و نعت و معرفت [illegible] و برات

اساس و محضره و منفره و امان و منکره و جمال و نور و مبارکه تا سو
رت تفرید ازان گویند ذکر یگانگی در دست و توحید ازان گویند وحدانیت
درویست و اخلاص ازان گویند که درین سورت خلاص است و اعتقاد درست
خواند از همه سختیها و رنجها خلاص یابد نجات ازان گویند که خدا تعالی
برکت درود دارد ازین جهان از شرک و در آنجهان از آتش نجات دهد
و ولایت ازان گویند هر که این سوره را بخواند خدا تعالی او را دوست
دارد و نسبت ازان گویند که درو بذات منزه است و صفت ازان گو
یند که درو همه بیان خدا تعالی است و معرفت ازان گویند که بدان را
سبب که مردمان نماز میگزارند این سوره میخوانند پیغمبر علیه السلام گفت
العبد حق قدر ربه و جمل ازان گویند هر که این سوره را بخواند و اعتقاد
دهر و دارد از کفر دور باشد و برائت ازان گویند مردمان این سورت را بخوانند
آزادی از آتش دوزخ یابد و اساس ازان گویند که اساس زمین
و آسمان بر بنیت و محضره ازان گویند هر که این سوره را بخواند فرشتگان
بنشینند آن حاضر شوند و منفره ازان گویند که از خواندن این دیوان
بگریزند و امان ازان گویند که امت محمد علیه السلام را اگر دو چیز نبا
شد در عذاب مبتلا شوند یکی سوره اخلاص دوم ماه رمضان و منـ
کره ازان گویند که ملا[illegible] خدای بنده را [illegible] و جمال ازان گویند پیغمبر

فرمود علیه

فرمود علیه السلام ان الله جمیل یحب الجمال فاستبوا مني ذلک و
فقال قل هو الله احد اقرأ ازان کوید همه برکت ها در روی نهاده
و نور ازان کوید رسول علیه السلام فرمود لکل شیء نور و نور القرآ
ن قل هو الله احد پیغامبر فرمود علیه السلام هرکه سورهٔ معوذتین
بخواند همچنان است که جمله کتابهای حق تعالی بر پیغامبر فرستاده اند خوانده
باشد بعد آن حضرت فرمود چون کودکی پیش معلم بسم الله الرحمن
الرحیم کوید حق تعالی معلم را و کودک را مادر او پدر را از آتش دوزخ
خلاص یابد پیغامبر فرمود قال المعلم للصبي بسم الله الرحمن الرحیم
غفر الله له اربعین من قرابة الصبي و اربعین من قرابة
المعلم این حدیث از تفسیر بخاری شیخ آرون عبد الله انصاری قدس
الله سره العزیز آورده است چون معلم کودک را کوید بسم الله
الرحمن الرحیم آن کودک این کلمات بر زبان راند حق تعالی چهل کس را
از خویشاوندان معلم و از چهل کس را از خویشاوندان کودک ببخشد
پیغامبر فرمود صلی الله علیه السلام من قال عند الذبح بسم الله الرحمن
الرحیم غفر الله له قبل ان یقطر الدم من المذبوحة رحی
برکت تسمیه چون بر طعام بسم الله الرحمن الرحیم کوید بیامرزد

خدا تعالی او را بیش از آن لقمه که بر دارد پیغامبر فرمود علیه السلام
هر که بر آغاز طعام ده بار تسمیه بخواند بعد بخورد خدا تعالی او را و اهل خانه او را
و فرزندان او را از فقر و فاقه نگاه دارد و هر که بهر لقمه تسمیه گوید طعام
در شکم او نور گردد هر که بیش از نان خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یا حی
لا اله الا الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
از شر او در امان آید اگر چه جابر باشد هر که در وقت خواب رفتن ده بار
بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله ا
لعلی العظیم و پاک شده بخشیده آمرزیده برخیزد رسول علیه السلام فرمود
بعد از وفات ام المومنین بی بی خدیجه رضی الله عنها را در خواب
دیدم و گویند یا بی بی خدیجه ابروح تو خوانند بنهایه خوانم بیشتی حیه دهم
فرمود که بر چیزی تسمیه بسیار دیدی که مزد آن بیشمار است پیغامبر فرمود صلی
الله علیه و سلم روزی در گورستان میرفت یک مرده را دید که در گور بعذا
ب مبتلا است خواست که شفاعت کند در حال جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
ای پیغامبر خدای ده بار تسمیه خوان و ثواب آن بر این مرده به بخش تا عجایب
بینی پیغمبر علیه السلام همچنان کرد منداب آن مرده بر دارند و ده حور آمده گرد
بگرد او نشستند رسول علیه السلام از ایشان پرسید چند گاه اینجا باشید گفتند تا
نفخ صور

نفخ صور خواهم ماند و در بهشت برابر دی خواهم ماند رفت و در بحر الحیوان غسل خوا
هم کرد و مویهها خواهم افشند و از ان قطرها ء آب ده کان حوران بیافرینند همه این
مراد بده بند پیغمبر علیه السلام پیش اصحاب خود رفت گفت اکثروا تسمیة فانها منجیة
بوده آن حضرت فرمود که هر که درون مسجد آید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
وخلفنا وصلی الله توکلنا بنجاه هزار نیکی در نامه اعمال وی بنویسند و آن مقدار
بدی از وی دور کنند پیغمبر علیه السلام فرمود که آیة الکرسی بخواند جز انیستی که جای
وی در بهشت باشد مردی نزدیک پیغمبر علیه السلام آمد گفت یا رسول الله چه
مژده باشد کسی را که فرزند خود را قران بیاموزد فرمود کلام خدا تعالی
را نهایت نیست هم در ان ساعت جبرائیل بیامد و گفت یا رسول الله
خدا تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید هر که فرزند خود را قرآن بیاموزد و
همچنان باشد که ده هزار حج کرده باشد و ده هزار فقیر را جامه پوشانیده باشد
و طعام داده باشد الهی ما را و جمله مسلمانرا توفیق خواندن قرآن بده ما شفیع
گردان بحرمت النبی واله اجمعین باب یازده هم در بیان روزه ماه مبا
رک رمضان دانستن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل
فیه القرآن عبد الله رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله
علیه وسلم افضل الصلوات واکمل التحیات فرمو داند که رمضان

سه دهست اول رحمت دوده دویم مغفرتست دوده سیوم آزادی از آتش دوز
خ است هرکه روزه ماه مبارک رمضان بدارد با شرائط و تراویح بگذارد هر گناه
که کرده باشد خدا تعالی همه را عفو فرماید حق سبحانه و تعالی فرمود الصوم لی
و انا اجزی به یعنی روزه مراست و جزای روزه من دهم پیغمبر علیه السلام
فرمود هر که روزه ماه مبارک رمضان چنانکه بدارد بوقت روزه بکشاید گویا که هزار
سال روزه داشته باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد و ثواب هزار
غازی بیابد و ثواب هزار پیغمبران یابد هزار بنده را آزاده کنانیده باشد و سوی
آن بنده خدا تعالی صد نظر رحمت کند و ایشان را بیامرزد اگر کسی مسلمان
را روزه بکشاید گویا روزه جمله امت محمد صلعم کشانیده باشد و هر لقمه
که روزه دار در دهن کند بمقدار هر دانه نیکی در اعمال نامه او بنویسند و اگر
کسی روزه عالم و متعلم را افطار کنانیده چنانستی که هزار روزه افطار کنا
نیده و هر قدم که علما بطرف خانه او زند آنمقدار برده آزاد کرده باشند
فضیلت روزه افطار کنانیدن علما بسیارست چند کس را نصیب نگردد
شارب الخمر دویم فروشنده خمر سیوم خورده روزه رمضان چهارم
زنا کننده پنجم دروغ و غیبت کننده ششم ظلم کننده بر مسلم هفتم آزار
رنده مادر و پدر هشتم بر کسی تهمت نهم رباخوار هر که روزه را با اخلاص بدارد
خدا تعالی

خدای تعالی او را هر روز قصرهای در بهشت دهد و در زیر آن قصر خدای تعالی
میداند و خانها از مرد سبز باشد و خانها از یاقوت و خیمها باشد از یکدانه
در منثر فا و دران خیمه حور العین باشد که صفت ایشان خدا میداند چنا
نچه در کلام مجید فرموده است حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ و بر تن آن حور
هفتاد حله باشد و هر حله رنگ دیگر و گرد او هزار کنیزک باشد ایستاده و هر که
بیست رکعت نماز تراویح بگذارد بیست قصر در بهشت یابد و هر قصر یکماه
راهست پیغمبر علیه السلام فرمود هر که ماه رمضان بقصد بخورد بغیر عذر مقا
م وی در دوزخ باشد اگر در سفر عذر روزه داشته باشد ثواب آن روز نرسد
تا آنکه آن روزه ها نکند کفارت ندهد و روزه دار او قت کشادن دعا
پس مستجاب شود و خواب روزه دار در خانه روزه عبادتست و تنفس خوابش
تسبیح است پیغامبر فرمود علیه السلام در هر ماه سه روز و گفتی که هر که سه روز
روزه بدارد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم همچنان باشد که تمام سال روزه
داشته باشد پیغمبر علیه السلام گفت و خود را نگاه دارید در وقت مردن شما را کار
آید اول نخسبید تا وضو نکنید دویم هر ماه سه روز روزه دارید سیم نماز چاشت بگذارید
پیغمبر فرمود علیه السلام ماه رجب ماه خدایست هر که یک روزه ماه رجب بدارد مستو
جب رضای خدای تعالی باشد و هر که دو روزه بدارد ثواب دو هزار روزه
یابد هر که سه روز بدارد از ماه رجب حق تعالی سه هزار سال راه دوزخ از

وی دو روز دارد هرکه چهار روزه دارد از ماه رجب حق تعالی گناه پنجاه سال آن
عفو کند هرکه تمام ماه رجب روزه بدارد اگر جمله خلایق جمع شوند ثواب این
نتوانند نبشت پیغمبر فرمود علیه السلام هرکه سه روز اول ماه شعبان روزه بدا
رد خدای تعالی او را ثواب هفتاد هزار پیغمبران باید حق تعالی او را هفتاد
هزار سال عبادت در نامه اعمال او نویسند و اگر بمیرد شهید مرده باشد هرکه
شب پانزدهم ماه شعبان صد رکعت نماز بگذارد و هزار بار اخلاص بخواند
حق تعالی گناهان صد سال وی را بیامرزد و عفو کند پیغمبر فرمود علیه السلام
هرکه شش روز روزه دارد همچنان باشد که تمام سال روزه داشته باشد پیغا
مبر گفت علیه السلام بزرگتر از ماه ها ماه رمضان است و عظیم تر از دهها
دی ذی الحج است و هرکه ذالحجه روزه بدارد گویی که صد ساله روزه داشته
باشد چون هشتم روز روزه بدارد گویی که هزار سال روزه داشته باشد
هرکه روز عید اضحی روزه دارد تا نماز و قربانی دهد هر قطره خون بر زمین
چکد بهر قطره خون او دوازده سال گناهان او عفو کرداند پیغمبر علیه ا
لسلام که در ماه محرم شبی است که آن را شب عاشور گویند و هرکه در آن شب
دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار بخواند تا
سال دیگر در حفظ الهی باشد هرکه در روز عاشور روزه بدارد حق تعالی
وی را ده هزار

حق شوهر بر زنان

و بداده هزار حج ثواب صد و ثواب هزار شهید و ثواب هزار روزه در نامه اعما
ل او بنویسند و هر که روز عاشورا دست شفقت بر سر یتیم بمالد و چرب کند
حق تعالی بهر موی که بر سر یتیم است درجه یابد هر که روز عاشورا روزه درویشی
را بگشاید همچنان باشد که جمله امت محمد را روزه گشاینده دویم روزه ها
محرم را گویند و عاشورا از بهر آن گویند که حق تعالی ده هزار پیغامبران
را درین روز کرامت کرده است روزه روز عاشورا را بر دیگر از روزها
شمار اینست پیغامبر علیه السلام فَفَتِّقُوا اسمرات بِالْجُوعِ وَ
الْعَطَشِ یَعْنِی بِالصَّوْمِ یعنی تنگ کنید راه شیطانرا بگرسنگی یعنی
بروزه داشتن الهی ماه را و جمیع مسلمانرا توفیق بده تا جمله به بند
گی و عبادت تو مشغول شوند بحرمت النبی و آله اجمعین باب
دوازدهم در بیان حق شوهر بر زن و حق زن بر شوهر روایت
میکند ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام اگر سجده جز خدا
تعالی را روا بودی تمام زنانرا فرمودی که بشوهر خود سجده کنند پیغمبر
علیه السلام را زنی پیش آمد و گفت یا رسول الله حق شوهر بر من چه
چیست آنحضرت فرمود اگر خواهی که حق شوهر خود بگذاری باید
که چون او را بینی بر چشمت بسته و خون و ریم از و میرود تو انرا بزبان

خود بلبسی نو از حق شوهر بیرون نیامده زنی که در رضای شوهر بمیرد
جای وی در بهشت باشد هر آن زنی که روزه تطوع بدارد بغیر دستور
ی شوهر خود روا نباشد و بزه کار باشد و حق مرد بر عورت چندان چند
است و پیغمبر ما مختصر فرمود که مرد بر عورت ده چیز است اول تن و چشم
خود از نامحرمان نگاه دارد دویم بغیر فرمان او از خانه بیرون نیاید
سیوم بغیر فرمان او کسی را چیزی خیرات و قرض ندهد اگر بدهد و شوهر را
رضی نیست جای وی در دوزخ است چهارم شیر خود بفرزند کسی ندهد
مگر بحکم او پنجم اگر شوهر عورت را بخواند زود بیاید ششم چون آواز کند با
حرمت اجابت کند هفتم دو بار نیکو کند هشتم چون جای که برود منتظر
باشد نهم بوقت خوردن او مگس رانی کند دهم چون بخسپد پاسبانی کند زیرا
که در روز قیامت اول چیزی که از نماز پرسند از حق شوهران پرسند
پیغمبر فرمود علیه السلام هر آن زنی که نماز گذارد و روزه بدارد و حق شوهرا
ن نگاه دارد جای وی در بهشت باشد و هر آن زنی که حق شوهر بجا نیارد
و فرمان او قبول نکند و خانه او ویران کند جای او در دوزخ باشد رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم حق زن [illegible] اول او را در خانه کار
فرماید دویم بموجب شرع او را بنماید و در خانه نامحرمان نفر
نفرستادند

نفرستادندی پیش نامحرم نگذاریده و آن مهرها که زنانرا در کار است آنرا
ساخته بدهند آسیا و آوندها دیگر و ضروری چیز نکنند که او را امانت است
و در دوکان بقال نفرستد برای سودا بهتر آنست که او در ستر نگاه
دارد که کار دین دار است این حق بسیار است اما مختصر ضروری یاد کرده
آید در روزگار پیغامبر علیه السلام زنی وفات یافته و شوهری زنده بود ناگاه مادر
آن زن دختر خود را دید که آتش بر سرش افتاده می سوزد و از دهان
در خون میرود و دستها او بر سر بسته و بند آتشین در پا زوری نهاده و مار دستها
ن در آویخته مادرش چون بدین حال دید دختر را پرسید که این چه حال است گفت
ای مادر این آتش بر سرست جزای آنست که بی دستوری از خانه بیرون آمدم و مار
که در پستان آویخته جزای آنست که بی حکم او بفرزندان مردم شیر دادم و این خون
از دهان میرود جزای این آنست که بی رضای شوهر بزبان خود او را ناسزا
گفتمی و این بند آتشین که در پایست این آنست که بی رضای او در بدر میگر
دیدمی اکنون ای مادر حال من احوال مرا پیش پیغمبر علیه السلام بگوی تا شوهر مرا
طلبیده شفاعت کنند تا مگر خشنود شود مادرش از خواب بیدار شد دل تنگ
و طپان گردید و پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمد و کیفیت دختر
معلوم کرد پیغمبر علیه السلام شوهر او را طلبیده و گفت که ای فلان [illegible]
منه آن ضعیفه را به بخشانی و از وی راضی شوی گفت یا رسول الله من

از وی راضی نه ام که وی موافق رضای من نبود پس پیغمبر اینرا بسیار کردی
پیغمبر علیه السلام فرمود که حق تعالی رحیم و کریم است و رحیمان را دوست
دارد اگر تو بر وی رحمت کنی حق تعالی بر تو رحمت کند شوهر وی گفت
یا رسول الله بشفاعت تو بر وی خشنود هم و جان من فدای تو باد مادر او در خانه
آمد آن شب بخواب دید دختر خود را در بهشت دید حلهای بهشت پوشیده آن مادر پرسش
گفت این زمان حال چیست گفت ای مادر چون شوهر مرا عفو کرد و خشنود شد
حق تعالی عذاب از من برداشت و حلهای بهشت بپوشانید و در بهشت
آورد ای مادر این خبر مرا بزنان دنیا برسان و حال مرا بایشان بگوی تا عبرت
گیرند و رضای شوهران جویند تا بدین عذاب گرفتار نگردند مردی پیش پیغمبر علیه السلام
آمد و گفت عمل کدام بهترست آنحضرت فرمود با اهل نیکو و سخن بخیر زن
بودن و بر مردان لازم که زن خود را کار دنیا اندرون خانه فرمایند دویم ا
حکام شریعت و وضو و غسل و نماز و روزه و ایمان آنچه او را بکار دین آید
بیاموزد سیم طعام او را از وجه حلال بدهد چهارم کار ناکردنی خود او را نفرماید
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود چون مرد و زن بحلالیت جمع آیند حق تعالی بهر
بدو قایمت نهاده ده ده حسنات و ده ده درجات بیفزایند و ده ده بدی
محو گردانند چون غسل کنند بشمار موی که بر اندام ایشان باشد نیکها بنویسند و چون
استاده شوند بهر گامی که بیرون نهند حسنات بنویسند قال علیه السلام حق
التمن فرحم

التزويج خير من عبادة الف سنة يعني روز نكاح بهتر
است از عبادت هزار ساله رسول فرمود صلی الله علیه وسلم الرجل
اذا اخذ شفتين وتذ بين امرات في حالة الوطي
فكانما قام في الكعبة ويقرء القرآن وكتب الله له
عبادة مائة ثمانين الف سنة ولا يعذب في قبره
ومع هذا الرجل ثمانين الف ملكا وفي كل ملك ثمانين
طبقا من نور فرمود رسول عم اذا اخذ الرجل بعضو امرءة
كتب الله له عشر حسنات ومحي عنه عشر سيئة ورفع
لهما عشر درجة فاذا قبلها كتب الله لهما ثلثين
درجة فاذا جامعهما كتب الله لهما خمسين در
جة فاذا غسلها كتب الله له بكل شعرة على بد
نها حسنة ومحي عنه مثل سيئة ورفع لهما مثل
درجة قل يا التزويج النكاح افضل مردي پیش رسول علیه السلام
بیامد وگفت یا رسول الله مرا بندی ده آنحضرت گفت ای برادر کینه در دل منکو
نیست اگر تو در دل بینکی فردا قیامت چگونه جواب دهی اگر کسی با کسی بدی کند واو
نیکی کند فالا بق بهشت شود رسول علم فرمود بدانید که حق زن بر شوهر بسیار

اما بجاز عورات چندان رنج میکشند زیرا که می بینند که این بول پلید و
گنده در شکم خود می اندازد و تا نه ماه در شکم خود میدارد و وقت حمل
نهادن چه سخت درد کشد و چون فرزند شیر میدهد بول و غایط او بدست خود
پاک میکند و چون روزه گیرد و بهر آزار دیگر او را صد هزار هزار نیکی نویسند
و هزار بدی از او کم شود و خواب شیرین برای فرزند تلخ میکند و داروهای تلخ مینوشد
و خود را چون درویش مانند جمله مهمانداری پدر زنان نیکو شناس
که وی دوست جانی تو است اگر موافق تو باشد و موافق شریعت پیغمبر باشند
حرمت او نگهدار بحرمت النبی و آله باب سیزدهم در بیان منع
کردن از دروغ و غیره قال الله تعالی انما یفتری الکذب
الذین لا یؤمنون بآیات الله اولئک هم ا
لکاذبون پیغمبر فرمود علیه السلام المؤمن لا یکذب
آنحضرت فرمود بر شما باد راست گوئید و راست گفتن رضاء خدا است
و در آید در بهشت هر دری که خواهد و بر شما باد که از دروغ گفتن دور
شوید و هر آن بنده که دروغ گوید از وی ملائکه را ضیا نیست و از وی
گریزند از بوی گنده کی دهن وی پیغمبر فرمود علیه السلام وقتی در معراج
قومی را دیدم که روی ایشان چون خر کان و زبان ایشان ...
کفا گفته

کفا کننده و ایشانرا بتازیانهای آتشین میزنند گفتم یا اخی جبرا
ئیل ایشان چه قوم اند گفت ایشان آن قوم اند که دروغ گویند و بدر
وغ گواهی دهند پیغمبر فرمود علیه السلام فرمود منافق را سه نشانیست
یکی چون سخن گوید دروغ گوید دوم وعده را خلاف کند سیوم چون امانت
دهند خیانت کند و صادق را سه نشانست چون سخن گوید راست گوید
و امانت را خیانت نکند و وعده خلاف نکند پیغامبر فرمود علیه السلام هر که
شش چیز را بجا آرد ضامن بهشت او من باشم اول راست گوید دوم وعده
را خلاف نکند سیم امانت را نگاه دارد چهارم فرج خود را از حرام نگاه دارد
پنجم چشم خود از نادیدنی بپوشد ششم دست خود از ناگرفتنی باز دارد
حاتم گوید دروغ گوینده خوک دوزخ و حسد کننده سگ دوزخ است
و غیبت کننده بوزنه دوزخ است و زنا کننده خر دوزخ است رسول
علیه السلام فرمود چون بامداد بود همه اندامها بر زبان گویند که راست
باش که راستی تو راستی ماست و کجی تو کجی ماست آنحضرت فرمود
ند فاضلترین عمل با نگاه داشتن زبانست از بد گفتن و شنودن
آنحضرت فرمود یک بلاء بزرگ هر روز بر ابدان آدمی موکل است این
ام دروغ است امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت هر که خوش باشد

سخن اندک گوید و بسیار کند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت هر که سخن
بسیار کند فضولی بسیار کند و هر که فضولی بسیار کند شرمش کم باشد و دل
او بمیرد و خنده کردن بسیار دل را بمیراند چنانکه حضرت فرموده است اَ
لضحک تمیت القلب معاذ بن جبل پیش رسول علیه السلام بیامد
و اوّلت وصیت کن مرا آن رسول خدای پیغمبر علیه السلام اشارت بزبان
کرد یعنی زبان خود را نگاه دار از بد گفتن و فضولی کردن آنحضرت فرمود
هیچ چیز مردم را در دوزخ نه اندازد مگر زبان که بد گوید و غیبت کند که
هیچ لفظ از سر زبان باز نیاید مگر آنکه بر آن کاتبین آنرا بنویسند و در عرص
ات قیامت بدست آن بنده دهند تا هر سخن که بنده گفته باشد از
وی سوال کنند که این سخن چرا گفتی پس عاقل آن باشد که خود را کور و لنگ
و گنگ کند از آن بپرهیزد مگر ضرورت سخن گوید الهی ما را و جمیع مسلمانا
ن را توفیق ذکر روزی کن بفضله و کرمه باب چهاردهم در بیان
منع کردن از غیبت و بهتان قوله تعالی ولا تجسسوا ولا
یغتب بعضکم بعضا رسول علیه السلام فرمود الغیبة اشد
من الزنا ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام
پرسیدند که یا رسول الله غیبت چیست فرمود که در پس پشت

وی گوید و

وی میکوید و پنهان آن چیز است که در دین مبالغه کند و او را بکوید عبد
الله ابن عباس رضی الله عنه روایت کرد از رسول علیه السلام فرمود که در
ربوا هفتاد و دو گناه است و کمترین گناه آنست که کاد در خود زنا کرده
باشد و یکدرم از ربوا بدتر است از بیست و پنج بار زنا در خود زنا کند آنحضرت فرمود
که غیبت کنند از شفاعت محروم مانند امام باهلی رحمت الله
میکوید نامه را بدست راست او بدهد اندر ان نکاه کند که نیکیها
بیند کوید که الهی این نامه من نیست که این نکرده ام ندا آید که ای بنده
این جزا آنست که مردم ترا غیبت کنند نیکی های ایشان بنام تو نویسم
و تو خبر نداری پیغامبر فرمود علیه السلام که روز قیامت بنده را نامه بدست
چپ دهد و دران نامه نه نماز نه روزه و حج و نه خیرات و نه کردار نیک بیند
کوید الهی این نامه من نیست و من این کار نکرده ام فرمان شود که کردارها
نیک تو باطل شدند بسبب غیبت کردن آن کردار نیک تو مردم دیگر را
دادیم پیغمبر علیه السلام فرمود که سخن چینی کننده در بهشت نیاید عبد الله
ابن عباس روایت میکند از رسول علیه السلام که در کورستان می کذ
شت و بر سر دو کور ایستاده شد فرمود انهما لیعذبان یعنی
صاحب این دو کور را عذاب کنند بر سید ند که سبب با رسول الله گفت

یکی سخن چینی کردن و دویم جامهٔ خود را از بول نگاه نداشتن در خبر
است چون خدا تعالی بهشت را بیافرید فرمان کرد بعزت جلال من
که چند گروه از تو محروم مانند فرمود اول خورنده شراب دویم زنا کردن
سیوم سخن چینی کردن چهارم برنده صلهٔ رحم خویشاوندان خود پنجم
شکوک کنندگان و شکستند در مناجات مهتر موسی عم از حضرت عزة فرمان
رسید که ای موسی آنکه بر نفس خود بر دست و پای سوزن می زند و آنکس که موی
بیگانه با موی خود وصل کند و نوحه گر و سخن چینی و مکار و انکار خود خواه
این جمله را در دوزخ آرم و در خندهٔ محققه آتشین آرم و ماران و کژدمان
بر ایشان گمارم ای موسی هر که او بار یکبار زنا کند و شرم ندارد آنرا در دوزخ
آرند ای موسی هر که سخن چینی کند و مردمانرا در جنگ آرد و از شهر او دور باشند
ای موسی هر هفته باران ببارانم اگر شومت ایشان نباشد از زمین هر نوع
سبزه ها و در درختان همیشه میوه های گوناگون پیدا کنم و گوسفندان
در شش ماه بچها زایند و گاوان هر سال ها گوساله پیدا آرند و مردمانرا
از عذاب ایمن گردانم و در هر ماه برکت بر خلق فرستادم ای موسی سخن چینی
کنند و نوحه گر را در وقت نزع ببینی که حال ایشان چه گونه باشد
مانند سگان زبانهای ایشان بیرون آیند و کلمهٔ شهادت بر ایشان
بسته کم شود

بسته شود و چون در گور انید هر دو پهلوی ایشان بشکنند و زبان در دهان
ایشان ماران باشند و شکم ایشان چون گنده دان باشد و در لحد از دوزخ برا
ایشان بگشایم و در روز قیامت بر پیشانی نوحه کنندگان پیدا آرم که این
بندگان از رحمت خدای تعالی نومید شده اند نعوذ بالله منها ای موسی
خورندگان آن کسی که از مال زکوات ندهد در لعنت خدای تعالی و
در دوزخ باشند ای موسی سوگند خوره سوگند خورندگان را رحمت نکنم ای
موسی بدان کسی که نام من باشد و بر کتاب سوگند خورند من از وی بیزارم و در
دوزخ عذاب گوناگون کنم ای موسی بارها بارها لعنت مکن که بر بال کنند مارا
بر ایشان نظر رحمت کنم ای موسی بر هیچکس لعنت مکن مگر بر ابلیس ای موسی
از خشم پرهیز بکن که خشم ایمان را تباه کند چنانچه تلخی شهد را تباه
کند ای موسی دروغ گفتن پرهیز کن و شبانگاه فرشتگان بر تو موکل
اند پیوسته می نویسند هر چه میگویی ای موسی زیردستان را مرنجان و خشم
خود فرو خوری و بر وی ببخشایی و گناه او عفو کنی تا خدای تعالی
هفتاد بار بر تو نظر رحمت کنم پیوسته او را در دوزخ نیارم ای موسی هر که
مرده را برضای من غسل دهد گناهانش به رحمت خویش ببخشم و هر که
برضای من کفن دهد مرده را او را از حریر و استبرق بهشت بپوشانم

ای موسی مهمان را گرامی دار اگرچه کافر باشند چون بر کسی مهمان رسد روزی
او با او فرستادم و چون برود از خانه او جمله گناهان او را و اهل خانه را دور
گردانم ای موسی رحمت و برکت من آنجا فرود آید که بر کسی مهمان رسد ای موسی
میخواهم که بنده را مصیبتی رسانم تا گناهانش پاک کنم چنانچه پدرت آدم در گناه
مبتلا گردانم ایوب را بر زحمت کرم یعقوب را به بلاء فراق یوسف مبتلا کردا
نم ای موسی آدم را گفتم که در بهشت گندم مخور پس او بخورد گناهکارش
ساختم یعقوب را گوساله گشته بریان کرده بود و با فرزندان میخورد
و همسایگان را نداد زبراران او را ابتلا گرفتار گردانم و گناهکارش
ساختم پس ای عزیز در هر خدا تعالی راضی شوید و از نهی منکر
دور باشید و از قهر خدا تعالی بترسید الهی ما را و جمیع مسلمانان
را از غیبت و سخن چینی کننده گان و غیر آن نگاه دار بحرمت

بحرمت النبی و آله اجمعین باب پانزدهم در بیان منع حسد و
غیره قوله تعالی وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ پیغمبر
علیه السلام فرمود که حسد کردن طاعت و حسد را چنان خورد که
آتش هیزم را بخورد [illegible] ابن عباس رضی الله عنه روایت
میکنند از رسول علیه السلام فرمود که سه چیز اصل همه گناهان است

از وی حذر باید

از دیب

حذر باید کرد اول تکبر که ابلیس بتکبر نکرد آنچه فرمود آدم را علیه
السلام را سجده نکرد دویم حرص است که آدم را حرص بود که گندم را خورد و برهنه شد
تا بهشت ازیشان بیرون شد سیوم حسد آنست که پسر آدم علیه السلام را حسد بود که قابیل هابیل
بکشت پیغمبر علیه السلام فرمود که شش گروه روز قیامت بی حساب در دوزخ
روند یاران گفتند یا رسول الله ایشان چه قوم اند گفت اول پادشاهان ظا
لم که ظلم میکنند دویم فقیران بغضب سیم بازرگانان بخیانت چهارم بزرگان بکبر
پنجم دولتمندان بجهل ششم علما وان بی علما گفتند اول گناهی که بر آسمان
کرد ابلیس بود و آنکه بر زمین گناه کرد قابیل بن آدم بود بسبب حسد
گردن بریده شد بود گفته اند هر کس را دعا نکند مستجاب نشود یکی حرام
خوار دویم حسد کننده سیم غیبت کننده علما گفتند حسد کنندگان خرد
زحمت و غلامت حسد آنست که دولت و عزت دیگری را خواهند
و گویند که خدا تعالی داده است و برنج مردم شاد شوند پیغمبر فرمود علا
چون روز قیامت شود حق تعالی فرماید که قومی را در بهشت برند
چون بیرون شوند بیک برابر و قصرها بهشت معاینه کنند از خدا تعالی ندا
آید که ایشان را باز گردانید که ایشان را از بهشت هیچ نصیبی نیست چون
ایشان را باز گردانند چنانکه فریاد بر آرند که خلق اولین و آخرین ...

از حسرت آن بیچارگان حیران بماند و گوید الهی اگر مرا بدوزخ فرستادی
کاشکی مرا بهشت ننمودی فرمان رسد که تماشا بکنید که مردی مبارزی بی مکر
ریه و از مردمان شرم کردید و از من شرم نکردید و از مردمان بترسیدید و از من
نترسیدید اکنون من شما را عذاب دردناک بچشانم و از ثواب محروم کردا
نم پس این جزا در بهشت را اینکسان نیست تا هرگز باری در بهشت نه نهی ا
یمن مباش از خوف خدای تعالی پیغمبر فرمود علیه السلام در هر عمل
که ریا باشد و در و اخلاص نباشد آن عمل بدرگاه حق تعالی قبول نشود
اینچنین عمل را فردا قیامت بیارند همچون چراغ تابان چون نزدیک
آورند ناچیز شود آن گوید که الهی این چه شد و کجا رفت آن چراغ عمل
من ندا آید ای بنده من این عمل که کردی بریا کردی نه باخلاص ابو هریره رضی
الله عنه روایت میکند از رسول صلعم فرمود که بسیار روزه داران باشند که
در آن روزه ایشان جز گرسنگی و تشنگی هیچ نصیبی نیست و بسیار نماز
گذارنده باشند که ایشان را هیچ سودی نیست بر نماز میگذارند درو اخلاص
نیست آن قبول نیست و حکایت چنین آورده اند طاعت که بریا باشد
مثل آنکس است که مرد کیسه خود را پر سنگ کند و در بازارها در آید
چون مردمان کیسه وا نظر کنند و گویند که کیسه این مرد پر زر است

اما او را از آن کیسه هیچ منفعت نباشد و اگر خواهید از آن کیسه
چیزی بخرد نتواند خرید همچنین است عبادت ریایی که چیزی جز حسرت و
پشیمانی او را سودی ندارد پیغمبر علیه السلام گفت صلی الله علیه وسلم
که در زمانه آخرین قومی پدید آید که دنیا را بدین خرند و بر بازنده کار
کنند و زبان ایشان از شکر شیرین تر باشد و دلهای ایشان چون دلها
گرگان چون کردارهای ایشان بر آسمان برند آراسته و بر روزه و نماز
و حج و زکوة و غیر ذالک و ملائکه آن عمل ها را بزرگ دارند و همی برند
آنجا که حکم حضرت عزت باشد ندا آید که ای ملائکه باز گردانید
کردارهای ایشان و بر روی ایشان باز زنید که من خدایم عمل بی اخلاص نپذیرم
پس فرمان شود که این نامه بنده به سجین نویسند در میان دوزخیان
باز آنحضرت فرمود چون کردار بندگان دیگر را بیارند آن کردارها
بآسمان برند کراماً کاتبین آن را اندک بینند و بحقارت بینند
فرمان شود ای فرشتگان نام این بنده در علیین نویسند آن بنده
گان این عمل را با اخلاص کرده اند پس اندک عمل با اخلاص بهتر
است از عمل بسیار که بی اخلاص باشد قوله تعالی وَاِنْ تَكُ
حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْرًا عَظِيمًا الخ

ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام چون روز
قیامت شود خدا تعالی قاضی باشد خلق اولین و آخرین
بر او نشادر افتند اول یکی بیارند قرآن خوانده باشد پس او را بخوا
ند ای بنده چه عمل کردی گفت برای تو در شب و روز قرآن خوانده ام
پس ندا آید دروغ میگویی از قرآن خواندن مقصود تو آنست اگر
مردم مرا قرآن خوان میگویند پس از آن غازی بیارند او را گویند
ای بنده تو چه عمل کردی گفت ای بار خدایا از بهر رضای تو غزا کردم تا که
کشته شدم پس ندا آید دروغ گویی که مراد تو از کشتن آن بود که مردم
مرا دلاور گویند و بهادر گویند پس از آن سخی را بیارند فرمایند که ای بنده
تو چه عمل کردی گفت ای خدایا تو مال دادی برای تو صدقه دادیم بدر
ویشان و برای نفقه عیال و فرزندان کردم ندا آید که دروغ گویی
مراد تو آنست که مردمان مرا سخی خوانند بعده از آن حاجی را بیارند
حق تعالی گوید چه عمل کردی گفت الهی برای تو رنج و محنت سفر اختیا
ر کردم و زیارت خانه کعبه کردیم پس ندا آید مراد تو آنست که مردمان
مرا حاجی خوانند پس این هر چهار را بفرمان حضرت صمدیت بجانب کشتی را نما
یند که بجانب دوزخ برند باشند اما بفضل و کرم او امیدوار باشید که

خدا تعالی

خدا تعالی بکرم و لطف خویش بیامرزد آورده اند که رسول علیه السلام فر
مود که یک وقت آخرین زمانه پیدا آید که عالمان اندک و جاهلان بسیار
باشند و عمل بشریعت نکنند و عملها و علم بجهل کنند و راست گویان اندک و دروغ
گویی بسیار و شرم از عورات برود و بی شرمی پیدا آید و ترا از خدا تعالی
نکردند و بی ترسی بیش گیرند و ظلمها بسیار کنند و زکوة مال ندهند و حلا
ل کم پیدا آید و حرام بسیار روزی رسول صلعم در مسجد مدینه نشسته بودند
و گرد بگرد یاران نشسته بودند آنحضرت فرمود که ای علی در مدینه تفحص کن
که یابی حرام بیابی بحکم آنحضرت علی تفحص کرد هیچ خانه حرام نیافت
معلوم کرد پیغمبر فرمود علیه السلام ای یاران یک وقت پیدا آید
در آخرین زمان که حلال کم یابند و حرام بسیار شوند از جباری
و قهاری خدای عزوجل و عورات بسیار مردان اند بیچاره ای برا
در عاجزی و شکستگی خود بیمار و امید از رحمت حق سبحانه و تعالی
باش می فرماید لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّ
نُوْبَ جَمِیْعًا حق مرا و جمیع مسلمانان را توفیق اخلاص بدهد از عجب
و ریا نگاه دارد بمنه و کرمه باب شانزدهم در بیان منع غضب
و کبر قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَکْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِیْ
سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِیْنَ عبد الله عباس رضی الله عنه

روایت میکند از رسول صلی علیه والسلام فرمود که سه کس را در دوزخ اندازم

اول ظالم که ظلم میکند قال النبی علیه السلام الظلم ظلمات یو

م القیامة یعنی ستمکار در تاریکی بود روز قیامت یعنی او را عقوبت

پیش آید بمردان دویم مانع زکوة و عشر سیوم متکبر رسول علیه السلام من

وجب علیه العشر والزکوة ولا یؤدی نادا کل یو

م الف ملک باشرو الله ابشر لنار فان مات بین

المغرب کان شریک فی دم و دیگر حدیث من حبس بقدر کف

من العشر لا یجد ریح ابدا ولا ینجو من النار قال الله

تعالی الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقو

نها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها

فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهو

رهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون الز

کوة جزاء بما کانوا یکسبون مقدار من المال الغنی

الی الفقیر علی وجه منقطع الی المؤذی سیوم درویش متکبر

و سه گروه در بهشت برده خواهند اول شهید دویم آنکه طاعت خدای

تعالی باخلاص بجا آرد سیوم درویش صاحب عیال مند که نفقه

حلال حاصل کرداند باصل خود و صرف کند پیغمبر علیه السلام فرمود

در دوزخ بیا

در دوزخ بیابانی است و دران بیابان چاهی است که نام آنجاه
جب حبب است و دران چاه پانصد ساله راهی است و جای آن متکبران است
و فرعونیان است پیغمبر گفت علیه السلام هر که بپوشد برکفش و موزه و جامه
ببرند و پیشانی بر خاک نهد در وقت سجده کردن پس ایشان از کبر دور
باشند هر که پشمینه بپوشد و گوسفندان بدست خود بدوشد و مسلمانان و فقیران
را دوست دارد و همنشینی ایشان باشد او از متکبران نیست [illegible]
فردا قیامت متکبران برانگیزند متکبران بصورت آدمیان و قد و قا
مت مقدار مورچه باشند در زیر پای خلقان مالیده شوند پیغمبر علیه السلام فرمود
[illegible] بنده را خیر خواهد او را به عیبهای خود بینا کرداند و [illegible] عاقل
آن باشد که اندیشه کند که جمله مؤمنان بنده خدای تعالی اند و همه
برادر و از یک پدر اند چون این بداند خود را بر هیچکس فضل ننهد و خلق
را از همه کس کمتر داند رستگاری نجات او را حاصل آید چنانچه
خدای تعالی میفرماید قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى رستگاران بنده
که نفس خود کند و از صفات نکوهیده پاک کرداند اول دوستی د
نیا از دل دور کند چنانچه پیغمبر علیه السلام فرمود حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ
خَطِيئَةٍ وَتَرْكُ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ عِبَادَةٍ پس اگر کسی

آنچه خدای تعالی و رسول خدا علیه السلام فرموده همه بجای آورد بس خوب است خدای
تعالی را کسی معلوم نکرده است که آخر خدای تعالی چگونه خواهد بسی ای
برادر خود را همچنان دان که هر که در دنیا همه عمر چنانچه کسی در راه رفتن منزل فرود
آید فردا امید الهی ما را و جمیع مسلمانان را اگر از کذب و عجب نگاه دارید و آخر
بختم ایمان کن بفضل و کرم خویش باب هفدهم در بیان خلق نیک
و خشم فرو خوردن قوله تعالی اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ پیغمبر فرموده
چیزی که در ترازو نهند خلق نیکو بود و خلق نیکو نیمی ایمان است پیغامبر فرمود
دو مرد در بهشت در آیند یکی در نماز و روزه و حج و زکوة و جمله خیرات برابر
آید اما یکی را بر دیگری چندان فضل کند از مشرق تا مغرب گفتند چرا یا رسول
الله فرمود یکی خلق نیکو و خوش اخلاقی بود عایشه رضی الله عنها روایت
میکند از رسول علیه السلام که خشم ایمان را چنان تباه کند که سرکه انگبین را
تباه کند و خلق نیکو بهترین فاضل است و مرتبه را زیادت کند و اگر کسی به خوی
مبتلا باشد باید که صد بار هر روز بخواند حَسْبِيَ اللّٰهُ الخ نِعْمَ الْمَوْلٰى
وَنِعْمَ النَّصِيرُ امید آن باشد که حق تعالی بدخویی او چنین خویی بدل کند
پیغمبر گفت علیه السلام که عجب دارم از آن بنده که بغم مبتلا شود چرا نمی گوید لا
اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و در عجب دارم

بحقارت

ازان کسی که مردمان او را بحقارت ننگرند و از و نصیحت کند او را چرا نکه

یدبر افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و سافل آن با

که انچه نیک خو بکند و خوبی خلق بدست آرد و سخن با اهل و عیال خود نیک کند

در گفتن و شنیدن و دیدن و کار فرمودن بزبان نرمی سخن گوید و خوبی نیک

آنست که خشم خود را فرو خورد که خشم فرو خوردن آسمان تر است از جهنم و ز

قوم پیغمبر فرمود علیه السلام که خوی نیک عمر را بیفزاید و همیشه با ستغفار ط

مشغول شود حکایت از حسن بن قیس را گفتند که ای برادر ترا چندین نیک خوی

و خوبی نیک و تحمل دیدم این از که آموختی حسن گفت از پدر خود گفتند چگونه

گفت روزی سیخ آهن گرم بود در دست گرفته می آمد ناگاه آن سیخ از دست

او بیفتاد مرا برادری بود خورد که پدر را او را دوست داشتی بر سر او زد و آن

خورد که در حال بمرد و کنیزک بترسید و بیهوش گشت پدرم گفت که ای کنیزک

از وی مترس که ترا از بهر خدای آزاد کردم و صبر کرد و هیچ نگفت روزی از حسن

از خانه بیرون آمد دید که نفران حاکم در او استاده اند و با پیشوا بزرگ دار زدن

را بکار گرفتند و حسن مرد بزرگ و نام دار بود و ایشان ندانستند که مرد

لائق و شایسته است و آراسته حق است پس آن پیشوا را بر بزرگ داشتند

دزدند و روان کردند تا چند گروه رفتند پیش او یکی از آشنایان حاکم

بدیدند و ایشان

شدند والیشانرا گفت ای بدبختان و نادیدگان دوزخ بر خود لازم کردید بزر
کوار ابیکاری گرفتید ندانید که این کیست گفتند نمیدانیم گفت این مرد حسن بن قیس
است مجاور روضه معطر و مطهر آنحضرت است صلعم است و برا مرتبه چنانست که بدست
چپ نان از بهشت می آرد و بدست راست بفقیران مدینه را میرساند و اول
که در بهشت پای نهد ایشان باشند و بعده پیغمبر علیه السلام آن قومان بیفتادند
و عذر پیش آوردند و گفتند ای بزرگوار ما معلوم نبود که تو چنین مردی بزر
رگ هستی تو چرا معلوم نکردی که من حسن ابن قیس ام آن شیخ گفت ای برادر رضای
خداوند تعالی بود که بر سر بار داد و تو مسکینان چه دانید که من کیستم من تر اعفو
کردم و راضی شدم پس ایشان شاکر شدند و معتقد دین او شدند و رای
خدا تعالی پیش گیرند و تشنه و گرسنه در نماز آمدند و چند سال شب با دست را
ستغفار مشغول شدند تا خدا تعالی ایشانرا امرزانید حسن بن قیس رساله
نید حکایت آورده اند در مدینه خواجه نیکبخت و نیکخو بود هیچ وقتی بر کسی
غصه نکردی و ندیدی و گوسفندان بسیار دارد روزی یک منافق در خاطر
اندیشید گفت سبحان الله هیچ وقتی این مرد را در خشم ندیده ام غلام خوا
جه بود که نام او را منافق بود منافق گفت ای غلام یکسخن ترا بگویم اگر
بکنی غلام گفت بگو چه میگوئی گفت هیچ وقتی خواجه ترا در خشم ندیده ام اگر

تو این خواجه را در خشم آری پنجاه دینار ترا بدهم غلام گفت خوش باشد اینک بخشم
در آرم یک روز آن غلام برآمد رمه گوسفندان چرانیدن رفت یک گوسفند را پای شکست
خواجه را معلوم شد هیچ نگفت دویم روز دویم گوسفند را پای شکست هیچ نگفت غلام
دانست که من پنجاه دینار زر از منافق گرفته ام و این خواجه در غضب نمی آید چه
کنم اگر باز می گوسفند نجات دهم تیر برداشت ناگاه رمه را پای لنگ کرد خواجه را
معلوم شد بعده خواجه خندان و شیرین زبان گفت که ای برادر من ترا هیچ گناه
نکرده ام و گاهی ترا بد نگفتم چرا چندان زیان کردی توام از خدای تعالی نمی ترسی یا
مد غلام ازین سخنان شیرین شرمنده گشت و غلام در دل اندیشید که زهی نیکبختی
و سعادت همنشینی که من چندین گناه و زیان رسانیدم مرا هیچ نفرمود غلام همرا
حقیقت و راه راست از خوی نیک بشناخت و راستی زبان بگشاد و گفت ای
نامدار بخشنده بزرگوار من از لطف تو شرمنده ام اما آنکه منافق مرا پنجاه دینار زر
داده است گفت که خواجه را در خشم آر من بدین را تفصیل کردم اما تو هیچ بد دو [illegible]
غضب نیامد خواجه در سخن غلام بخندید و گفت که غضب و خشم کردن کار
دشمنان خدایی است من چه گونه دشمن خدایی بشوم اما رضای تو باشد
ترا آزاد کنم غلام گفت بخدمت تو داشته ام کجا روم عبد الله عمر رضی الله عنهما
روایت می کنند از رسول صلی الله علیه السلام فرمود که ایمان دو نیمه است

نیم ایمان

نیمهٔ ایمان صبرست و نیمی ایمان شکر پیغمبر علیه السلام فرمود که خدای تعالی میفر

ماید من شرم دارم ازان بنده اگر شاکر باشد در بهشت نگذارم و اگر شرم و بلاء رسد صبر کند

مردی پیش رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مال من برفت و فرزندم بمرد

و تن بیمار گشت پیغمبر علیه السلام فرمود که ای برادر صبر کن که بدرستی هر که را

مال برود و فرزند بمیرد و تن او بیمار شود خدای تعالی او را دوست دارد و

مصیبت رساند و روز قیامت نزدیک خود گرداند و درجهٔ صبر چگونه است که از

نه روزه و نه خیرات و اول در بهشت صابران بیایند زیرا که جمیع پیغا

مبران را ببلاء مبتلا گردانید و خلق پیغمبران چگونه بود که بر جمیع قوم را بد

نگفتی و دشمن را دوست گفتی اِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ای بار خدایا راه راست نمائی این قوم را چنانچه خدای تعالی میفرماید که وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ

خُلُقٍ عَظِيمٍ صبر کردن به بلاء فاضلترست از عبادت صد ساله پیغمبر

فرمود چون بنده را ببلاء مبتلا کند و او گوید رَضِينَا بِقَضَائِكَ

وَصَبَرْنَا عَلَىٰ بَلَائِكَ جمیع فرشتگان آواز در آیند که این آواز ثنائی

است و چون دویم بار بگوید فرمان آید لَبَّيْكَ يَا عَبْدِي ای بنده ترا بدین

صبر عظیم بخشیدم و حاجت تو روا گردانیدم خالصًا مخلصًا در بهشت در آ

اریه پیغمبر علیه السلام فرمود هر که سه چیز را قبول کند او را بی حسنات و بی رنج در
بهشت آید یکی راضی بودن بقضا بخدای تعالی دویم صبر کردن ببلای سیوم
شکر کردن بنعمت حکایت معاذ جبل رضی الله عنه میگوید که هر فرزندی
دوست دارم و بقضای خدای تعالی وفات یافت پیغمبر خدای فرمود معاذ
در آمد دید که شکر بدرگاه رب العزت کرد پیغمبر علیه السلام فرمود که ای معاذ خدا
تعالی میفرماید که من هر دنیا فرزند میدهم این هدیه ماهست چون این هدیه میدهم
شکر کنند چون بستانیم صبر کنند تا وی را ثواب در جهان حاصل آید ای معاذ کریه
و اندیشه کردن چیزی حاصل نیست انس ابن مالک میگوید مردی بود با مقطع
پنج وقت نماز بجماعت گذارد و پسر او وفات یافت و هر وقت که پیش رسو
ل علیه السلام آمدی پسر ا همراه خود آوردی ناگاه پسر او وفات یافت چندان غم
و اندیشه پیش او آمد و نتواند که بمسجد رود چند روز گذشت آن حضرت او را
یاد کرد که فلانه مرد را ندیدم کجا هست گفتند یا رسول الله پسر او وفات یافت
پیغمبر علیه السلام در خانه او رفت آن مرد را دید در تفکر و اندیشه غرق است
پیغمبر علیه السلام فرمود که ای برادر تو بر وفات پسر چرا صبر نمیکنی که روز قیامت
فرمان آید پسر ترا که ای پسر ترا بهشت دادم برو آن پسر گوید الهی من در بهشت
نروم تا مادر و پدر من در بهشت نرود اول او نرود پس من میروم فرمان آید که
ای پسر مادر

ای پیغمبر یاد در روز پیمبر بتو بخشیدم بگیر خدای تعالی پیغمبر را ... پیغمبر

روز پیغمبر آنکه در دنیا مصیبت ... در روز قیامت ...

در آنجهان کار آید چون آمد و این سخن بشنید خاطر او قرار گرفت و حضرت پیغمبر را پسری بود

که او را ابراهیم نام پیغمبر علیه السلام بر وی بسیار دوست داشتی اگر یک ساعت او را ندیدی آن

حضرت طلبیدن گرفتی روزی جبرئیل علیه السلام یک انار از بهشت برای آن فرزند

آورد آن روز آن فرزند پیغمبر را موت آخر رسید ناگاه از خانه بجهت بازی کردن

بیرون آمد ملک الموت را فرمان رسید که جان کودک امروز بستان ملک الموت

پیش آن خوردک افتاد او بطرف پیغمبر را بدویده آمد پیغامبر او را پرسید برای

چه می ترسی کیست تو را بترسید فرزند گفت مرد هیبتناکی مرا دست انداخت

من دویده آمدیم اندام من سست شده است و در کنار پیغامبر افتاد پیغمبر علیه السلام

آن انار بدست وی داد که مهتر جبرئیل علیه السلام آورده است طمع بوی میکرد که مهتر

عزرائیل علیه السلام جان او برداشت سبحان الله آن انار بدست وی همچنان ماند

و خوردن هم نیافت در کنار مصطفی صلعم وفات یافت پیغمبر را چنان رحم

و شفقت چکید که تمام آب چشم مبارک در چشم رسید فرمان آمد ای پیغامبر

اگر از جهة آن بگریستی و آب چشم بیرون کنی در روز قیامت آن پیغمبر با تو ملاقات

نکنند پیغمبر علیه السلام آب چشم را در چشم خشک گردانید فرمان آنحضرت تسمید

قولوا انا لله وانا اليه راجعون باب هژدهم در فضیلت

سلف می آرند که امیر المومنین عمر رضی الله عنه روز در معاملات خلق بود

و شب در قیام یاران گفتند که امیر چرا چندین رنج بر خود نهی نه شب

و روز خود را نیاسایی جواب داد که اگر روز بیاسایم کار مردمان ضایع

شود و حق هر کس مظلوم ماند اگر در شب بیاسایم از خدای تعالی دور شویم

و پیش درگاه رب العزت شرمسار آیم حکایت سلف عمر رضی الله عنه پیر سالها را

سنه و برگزیده حق بود شب و روز بر تن خود رنج و مشقت رسانیدی و خود را

گفتی که این است شب با همه تمام شب بر یکبار ایستاده نماز بگزاریدی و کم خواب کردی

کسان گفتند که ای سلف تو مرد زاهدی و فرزندان امیر المومنین عمر

رضی الله عنه هستی تو شب و روز خود را یک ساعت نیاسایی و قرار و آرام

نمیکنی گفت ای برادران این مگفتید شما آسان است و پیش ما دشوار است

اگر در روز بیاسایم دیدار خدای تعالی چگونه ببینم اما من از روزی می ترسم که یک

لک بیست و چهار هزار پیغامبران اما ان نفسی نفسی خواهند و هیچ کس را نشناسند

پس من درین مشقت خود را انداختم اما نه ببینم ندانم این مشقت من درگاه حضرت

عزت قبول هست یا نه او چنان خداوندیست که شیاطین و فرشته در خدا...

همه زمین و آسمان خالی نیست که از آن جا سجده نکرده بود و منتظر آن در عظمت اند

آخر بر من خداوند
رضا

دوزخ را پیدا کرده است با مردم درین دنیا با ایمان نبودند با تکبر بوده
ر قرآن را نشنیده در صفت التذکره و فریق فی الجنة و فریق فی السعیر فریقها هیچ تو را خواهد
شد بدانم که در پای دوزخ دوم یا در راه بهشت و تو میگویی بر طعام های
میخوری یا شهوت خود و فرزندان سازدار یکی اما ای ما در هر تو وقت قرآ
ن نشنیده ای که میفرماید اَلْیَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا
کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ که بهر همه بیزار شوند که دست و پای و زبان بر تو گوا
هی میدهند و طعام دنیا و شراب دنیا و شهوتها و لذتها دنیا یکساعت است
که در دوزخ و آن لذت کی بنده حساب قیامت باقی است زانکه پیغمبر علیه السلام
کسی بهتر نیست که در دنیا خود چنان سوخته گردانید که پیغمبر شیادت
انکار شود که او پیغمبر و محبت خدا تعالی بود من که هم و کیستم که چنان
اروز محشر چه حال بود در وقت جان کندن تلخی چگونه شود و در گور
منکر را چه گونه جواب دهم و چون در گور بخسپم چگونه خواب پیش آید
ی سوراخها کژدمها و بینی سوی دیگر روند و گوشت و مغز
هول قیامت چنان بیش است که پنجاه هزار سال روز باشد و پل صرا
ط که گذره سی هزار سال راه است باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر
آتش و سیاه تر از شب و بد بوتر از خاک ... مردار و حرمت بیچاره
مسروق دران

دیگر گفت که ای تن در گور بسیار خفتن خواهی کسی که هرگز برنخیزی بیجا سال عمر
ابتدا همین طریق نهاد تا بر وقت تن و سر بر زمین نهاد بهمین حال نشسته
و بر حق تسلیم نمود حکایت رابعهٔ عدویه نقلست که رابعه عدویه را عبادت
شب چهار صد رکعت نماز گذاردی و چون صبح بدمیدی هم بدانجا بزانو نشستی
بعد از شب خلوی و میگفتی که ای تن تو چرا از عبادت کردن کاهلی و سستی تا
که زنده هستی از عبادت کاهلی مکن و چون بمیری در آن وقت عبادت
نباشد در گور با قرار بخسپی که هرگز برنخیزی و جای عبادت همین است
هر چه بتوانی تقصیر مکن چاشتها رابعه از جهت افطار خود سبو ند زده بیفتد
و از یک پیراهن زیاده نپوشیدی روزی رابعه آرد را خمیر کرده در نماز مشغول شد
بسیار گذشت که آرد و خمیر در بر ماند خاطر بگذشت که من آرد خمیر کرده بودم چه شد
میبایستی که بنده رابعه در نماز در خواب شدی که در بهشت خانها بلند و فراخ اند
اما بسیار کهنه هستند و خراب میکنند رابعه پرسید این خانهای بزرگ از آن کیست
و چرا بسیار کهنه شده خراب میکنند فرشتگان جواب دادند که این خانها بزرگ را
رابعه بود و خراب بواسطه آن میکنند که رابعه در نماز خود غارت کرده و دل بر آرد
نهاد فی الحال بیدار گشت و گفت آه هفتاد ساله عمر رابعه بود در عبادت
هفتاد ساله همه رفت دید که نان از آن آرد بخته کرد بعضی ... خورد

دانشمند

[illegible]

داشتند رابعه در فکر و اندیشه شد که من در دنیا کس ندارم تا خرما کجا پخته کرد
پیش من نهاد و رابعه از طعم آن شرمنده شد و می‌گفت که این طعام دنیائی
خورم تا آنکه طعام بهشت نه بینم و عمر رابعه هفتاد ساله بود که شوهر نکرده بود
روزی طلب تنوری پیش رابعه بیامد و دید که رابعه بعبادت [illegible]
مشغول است اما شوهر ندارد پس تنوری رابعه را گفت که ای رابعه عبادت
تو در دنیا ضایع است که تو شوهر نکردی روز قیامت ترا در بهشت جای نباشد
رابعه ازین سخن متفکر و حیران گشت و گفت ای تنوری تو چگونه دانی گفت
آنکه تو زاهده اما راه شریعت معلوم نداری رابعه گفت که تنوری با حق
شوهر داشتن نتوانم دانستم که سخت دشوار است تنوری گفت اگر کسی
خدا برای شما امید حق شوهر داشتن آسان تر است رابعه گفت ای تنوری
هفتاد ساله شده است و نزدیک بضعیفی رسیده ام مرا کدام کس قبول کند
تنوری گفت این سخن آسان تر است اگر رضای تو باشد من شوهر پیدا
کنم رابعه گفت ای تنوری تو شوهر را خدمت چه کرده می‌بینی و حق شوهر چگونه
میداری تا هم شنیدم یا به بینم گفت بیا در خانه من رابعه در خانه تنوری
می‌آمد و تنوری نان می‌پخت بود و شوهر او برهنه هیزم بیرون رفته بود و بیامد و دید که
آب گرم کرده بود دست و پای او بشست و بنشاند و طعام پیش او آورد

حکایت رابعه [illegible]

کرد که شوهر میگوید روز پنجشنبه روزه داشت دو رکعت نماز هدیه بی بی فاطمه
رضی الله عنها بگذارد حضرت خاتون بهشت را در خواب دید که بی بی فاطمه
رضی الله عنها جانب بهشت روان شد چون بدروازه بهشت رسید میخواهد در
بهشت درآید دربان بهشت را فرمود در باز کنید که من درآیم گفتن حالا هم
دوستان خدا تعالی نیاید هیچ کس را حکم نکرده اند که درآید بی بی فاطمه
رضی الله عنها پرسید که آن دوست خدای کدام است گفتند آن بی بی شو
ری است که او یکی از دوستان حق اند که حق شوهر انگاه داشت تا هم
در دین خدا تیر او شریعت آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاه داشت هدیه
حق بود که از خواب بیدار شد گفت ای بی بی شوهر عظمت و حرمت ترا
معلوم شد اما چون وقت پیر بسر رسیده است با خدا تعالی وعده است
چنان بود که تا زنده باشیم فرج خود را خود نه بینم و نه دیگری را بنمایم پس تو
فیض خدای آن وعده بسر بریم در نهمدت فرج خود ندیده ام پس دیگری
چگونه بیند رابعه دو رکعت نماز بگذارد و در خواب شد دید که خانه های بهشت
با فرشتگان آراسته کرده اند پرسید که خانه ها کیست گفتند از آن رابعه که امروز
زاهده دنیا بسر برد این خانه های آنها همه از جنت در سجده بود در مشاهده حق که جان
خود را به حق تسلیم کرد حکایت مریم علیها السلام [illegible]

قصه حضرت سلیمان علیه السلام

آورده اند که مهتر سلیمان علیه السلام را هم جوانی هم پیغامبری و هم
پادشاهی دادند از مشرق تا مغرب باد را فرمان رسید که تخت سلیمان
را در هوا برد چند هزار لشکر پریان بودند و چند هزار از دوکان و چند
هزار از پرندگان و چند هزار از آدمیان و مهتر سلیمان علیه السلام
هفتصد خانه داشت از شیشه در آن خانه ها هفتصد زن بود باد مشرق و
مغرب را مجال نبودی که بغیر فرمان درون خانها بوزدی و هیچ پرنده
را مجال نبود که درین خانها پرواز کند یکروز مهتر سلیمان خود درون خا
نها ماند بود و در خوشی خوشی بر منبر نشسته بود و وعظ میخواند و گرد بگرد او حرم
نشسته بودند کلام خدای تعالی می شنودند و مشغول بودند و بیرون خانها
هفتاد جانب و بر هر یک چندان خواجه سرائی جرائی محافظت استاد
اند در همین وقت قضاء الهی فرمان رسید عزرائیل را که برو جان سلیمان
بستان ملک الموت عرض نمود که الهی باد را حکم نیست که درون راه
مهتر سلیمان بوزد آفتاب و مهتاب را حکم نیست که درون خانها مهتر
سلیمان بتابند چگونه درون محل سلیمان درآیم باز فرمان رسید که ای
عزرائیل برو و مهتر جان سلیمان قبض کن بحکم حضرت سبحان
مهتر عزرائیل علیه السلام گرد سرای سرای مهتر سلیمان رسید و از و

[illegible]

[illegible]

و هفت مهتر سلیمان علیه السلام خود را درون اختیار نکرد که اندرو
در آید فرمان رسید که ای عزرائیل تو خود را پهلوان و زور آور میدانی
پس از سلیمان مخلوق چه می ترسید بحکم خدای جل جلاله عزرائیل
علیه السلام ساخته شد بمثل بران بهشت و دو تاه بر دست عصا گرفته
درون محلها بیامد هفصد دربان بطاق بسته بودند و بر هر دری
یکیشان قلف زده بود و بر هر دری هفت هفت خواجه سرای با گرز طلائی
زرین بدست گرفته استاده اند پس بحکم الهی ملک الموت درون محلها
در آمد دید که مهتر سلیمان علیه السلام کتاب زبور بر منبر نشسته میخواند
و هرمان گرد گرد نشسته و استاده می شنوند و مر خدا تعالی شکر و ثنا
گویند ناگاه نظر مهتر سلیمان علیه السلام بر ملک الموت افتاد و در دل شوریده
دید خود بمثل با بپیچید و مانند درخت بلرزید و مهتر سلیمان علیه السلام بر جا
جبان خشم آمد فرمود که ای بی فرمان دروازه ها مرا باز کردی که این
نامحرم درون آمد مهتر سلیمان علیه السلام از وی پرسید که ای نامحرم تو از جان خود
پیش دشمنی کند که درون خانه پیغمبر خدا تعالی بغیر اذن آمدی در اینجا
سو رچه را گناه نیست که ای آمده که نیست و نام تو چیست ملک الموت
هیچ جواب نداد تا دو بار مهتر سلیمان علیه السلام از وی پرسید هیچ جواب نداده بود

[illegible]

مهتر سلیمان علیه السلام از خشم و غیرت نزدیک شد و دیوان را تیر کشیدن
بود بر و روان کرد تا صد و پانصد تیر گذار کرد هیچ اثری تیر او را نرسید و شمشیر
گذار کرد مجروح نگشت و مهتر سلیمان متحیر مانده شد پرسید که ای مرد تو کیستی
بگوی که دیوان و پریان همه جهان داده اند در فرمان من هستند تو از این سخن
سختی و شوخی کجا پیدا شدی راست بگو اینک ترا ذره ذره و پاره پاره
میکنم باز هیچ نگفت مهتر سلیمان در خاطر متفکر شد که چندین زخمهاء زدم
هیچ اثر نشد مگر این حکمت خداوند عالم است باز پرسید بتضرع بیان
گفت ای برادر راست بگوی که تو کیستی بعده ملک الموت جواب داد که ای
نبی الله آل داود علیه السلام نام من از خدا [illegible] بپرسی همه دین
اندیشه بود که آواز ربانی رسید که ای سلیمان این آنکس است از مادر
و پدر فرزند را جدا کند و مادر و پدر را از فرزندان و آبادانی را ویران کند
و از زنان شوهر و شوهران را از زنان جدا کند که نام این ملک الموت است
مهتر سلیمان علیه السلام پرسید که ای برادر برای چه آمدی گفت از جهت امانت
خدایی بر تو آمدیم مهتر سلیمان علیه السلام گفت ای برادر من از هیبت تو تمام
[illegible] هنوز سکرات نرفته است اما ای برادر امروز برو فردای آیی گفت ای برگزیده
خدای ما را فرمان چنین نیست امروز تا وقت ظهر فرصت دهم تا از جهان

دو دوستان

ودوستان و دختران وداع قیامت کنم گفت اینچنین فرمان نیست

گفت چندین فرمان ده که بلقیس را وداع کنم که او را بسیار دوست

داشتمی گفت فرمان نیست گفت دو رکعت نماز گزاردم فرصت نیست

برای سفر قیامت بگذارم گفت فرمان نیست اگر فرصت باشد سوره عم

یتساءلون ختم کنم بعد جان بستانم گفت فرمان نیست گفت جان من

ایستاده بستانی یا نشسته گفت چنانکه فرمان رسد گفت یک ساعت مهلت ده

و یا وظیفه خوانده بود ملک الموت گفت ای پیغمبر خدای علیه السلام در کلام

خدای تعالی نخواندی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون سا

عةً و لا یستقدمون اما تو ایستاده و عصا بدست گرفته

بمیری گفت که بر تو نیز و شمشیر و ناسزا گفتم تا من چگونه بستانی میسر

گفت آیة الکرسی و اذا جاء نصر الله و اخلاص و معوذتین

بخوان که ترا تلخی جان کندن آسیبی نرسد تا همین ایستاده ترا جان

کنم مهتر سلیمان علیه السلام آه بر آورد و گریستن آغاز کرد و گفت خداوندا

مرا وقت جوانی شاخ خام می شکستی ملک الموت قریب رسید و

یک انگشت بر پیشانی مهتر سلیمان علیه السلام داشت نعره بر آورد و گفت ای

ملک الموت از انگشت زمین جر سر سید اشتهی آن سبک بود و انگشت

نوکران تر باشند پس مرا چیزی بیاموز فرمود بشت کار کن گفت آیة الکر

سیه و چهار قل و نوشته نام باری تعالی بخوان و آیت آخرین که بر پیغمبر علیه

السلام فرمود آمده است اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ لَکُم

عَلَیْکُمْ نِعْمَتِیْ وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا بخوان تا جان تو با آ

سانی بر آید مهتر سلیمان گفت این بخواند و جان عزیز به کرم بحق جل علا

سپرد استاده بر منبر و کتاب گشاده و پیش داشته و اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ

رَاجِعُوْن حکایت فتح مقام موصلی فتح موصلی مردی بود و او چنان

آراسته برگزیده حق بود که هر شب فلوس فرستادی و سبوس بستدی و

و تر کرده بیاشامیدی و همیشه روزه بگشادی و از خوف خداوند خندان

گریسته بود که مدت بگذشت شب و روز در ذکر و فکر در خوف خدا آه

و ترس دوزخ بودی و هرچه میگفتی آمن از ما در نزادی تا خواری و خیر

نی و پشیمانی آخرت نشدی و هیچ وقتی او را خوشی و خندان

ندیدی و از هر آفریده خدا خود را کمتر دانستی روزی یک زاهد پیش

فتح موصلی ملاقات کرد و گفت السلام علیک یا فتح موصلی گفت

علیکم السلام نامدار عقبی زاهد گفت ای فتح موصلی میخواهم

که ارادت مریدی کسی بکنم که او مرا در روز قیامت از خدا تعالی

ایمان دهانند

امان دهانده و از دوزخ خلاص دهاند فتح من علی گفت ای زاهد
من لایق این مرتبه نیستم که ترا از دوزخ خلاص کنم اما من مرید یک بزر
گی ام ایمرد درون غاریست در میان دریا نیلجاه مسکن دارد زاهد گفت
او را کجا یابم گفت غاریست یکصدسال راه است و آن غار در ... دریاست
و در دریا نیل ماهی ... نشست او بیرون دریا و بر پشت ماهی عبادت میکند
خدای عز و جل را از اطلاع جانب آن بزرگوار بدو بید در درون غار در آمد یکسا
ل راه برفت و نزدیک آن بزرگوار در آمد با شیخ ملاقات کند که شیخ زاهد
چشم بر آسمان نهاده است در تسبیح و تهلیل منتظر و مستعد و موجود استاده
زاهد چون پیش شیخ آمد دست بسته منتظر فرمودن او بود و سوی وی ندید
بدید نظر شیخ بروافتاد فرمود بابا چه مقصود داری ای کس زاهد گفت
تا نهایت ارادت کسی ندارم اما اراده تو میکنم تا مرا روز قیامت معونت
کند شیخ گفت فرمود که ترا خدا تعالی آفریده است چه عمل کنی زاهد گفت
نماز میگذارم و روزه میدارم آنچه فرموده حق است شیخ فرمود فلان
فلان موضع یک سگ است و آن سگ بیمار است و از تن او خون و ریم
میرود و بیرون می آید و تمام اندام او پخته است پس برو خدمت آن سگ
بکن و خون و ریم او بدست خود پاک کن چون آن سگ نیکو شود بدست

شود لعنه بیا تا ترا گلاه و شجره بدهم آن زاهد نشانی گرفته بدان سوی
رفت چون چند روز روان شد در راه موضعیست که سگی مجروح اندام و بد بو
ی و خون و ریم روان افتاده است از دهن او نیز خون و ریم بیرون آید
دانست که همین سگ است بخدمت او مشغول شد تا او را هفت بار
آن سگ را غسل داد و خون و ریم بدست خود پاک میکرد تا پنج سال
خدمت سگ میکرد آن سگ از زخم صحت یافت و نیکو شد زاهد بجانب
شیخ روان شد و سگ بدنبال او روان شد هر دو بر شیخ آمدند زاهد چون نظر
شیخ افتاد خاطر بغایت شاد کرد و گفت ای زاهد مشقت و خدمت تو
بدرگاه خدای تعالی قبول شد و ترا خوف دوزخ بود برکت این رنج از دوزخ
خلاص شد اگر رضا مریدی دارید پیر مرید من که نام او فتح مصلی است
مرید او شوم او را از هفت آسمان و زمین خبر دارد آن زاهد باز بر فتح مصلی
آمد و گفت السلام گفت و علیکم السلام گفت مقصود تو حاصل شد که از
دوزخ خلاص یافتی و امان یافتی زاهد گفت چگونه دانی که من از دوزخ
خلاص و امان یافتم از آنکه تو رنج و محنت کشیدی در خدمت سگ پنج سا
ل کردی که خدای تعالی قبول کرد ترا پیر گرفتن چه حاجت زاهد گفت
که پیر گفته بپیر تو آمدم که او گفت برو تو فتح مصلی را پیر گیر و بدست او مرید
شو
خرقه فتح مصلی

شو فتح موصلی او را دست گرفت و مرید کی او قبول کرد تلقین بزرگ خدا تعالی
بطاعت او مشغول گرد همدرین وقت زاهد مدهوش گشت و در خواب شد خود
را دید که زیر عرش استاده و بهشت را تماشا می کرد خانهای بهشت دید بزرگ
نعمتها دید بحد حور و قصور آن زاهد پرسید این خانها کیست گفتند
این خانهای مرید فتح موصلی که امروز بدست او مرید شد زاهد از خواب بیدار شد
دید که فتح موصلی ازین جهان با آن خانهای ابدی رسید در شب خواب همو دید که در بهشت
هشت طعام قسمت می کند پرسید که ای پیر من در دنیا پیر گرفتم که در خاطر من
چنین بود که چند روز پیش پیر خاکروبی و خدمت جانی کنم و دمی جدایی
نباشم پیر را یافتم ازو وداع کردی و اینجا مرا آیی فتح موصلی جواب که
خدمت تو در حق پیر همان بود که بگفته پیر من خدمت سگ کردی خدمت
تو قبول کردند ای زاهد چهل سال است که کرام الکاتبین گناه من بحرمت
پیر من نه نبشته اند حکایت بزرگی بدین نصیحت گفتندی می آرند که روز
بر منبر نشسته بود گرد او شاگردان بودند و پند و نصیحت میکرد گفت ای
برخورداران من امروز خاطر اندیشه میکردم که عمر من شصت سال رسید
یعنی بیست یکهزار و ماه سیصد روز بر من گذشته است اگر هر روز یک گناه
کردم شمار کنید چند هزار گناه واقع شده و پیش خدا تعالی چه جواب گویم
و حال من چگونه باشد دست بر سینه زد نعره بکشید و بیفتاد آه
نفخه که جان بحق تسلیم کرد و باکرد از انجام او جان خود و قرآن بلند

آواز تبرزان می آید چون مردمان ~~در~~ زکرا او که تا گورستان رسید آواز
قرآن می آید چون در گور نهادند هم آواز قرآن خواندن می آید چون مردمان
وداع او کردند و باز گردند ختم تمام کرد آواز بلند می آید که بیا ای دوست خوش آمدی
قسمت بهشت بغیر تو نشده است زود بیا آواز دیگر می آید که بیچاره بدین
نصیحت آزاد کرداند الهی بحرمت آنچنان نیکبخت مردان همه را توفیق فیض
در کارها نیک بخشی آمین و رب العالمین حکایت شیخ عطاء الله خراسا
نی رحمة الله علیه چهل سال طرف آسمان نه نگریسته بود و هر وقت که گریستن
آغاز کردی نه شبانه روز گریستی و یک ساعت نیاسودی و وقتی بر خاستی
و وقتی نشستی دل او را بر جا نبی او نشدی و طریق رعد و برق میر خشمبدی
و هر اندام او لرزیدی چون برگ درخت و بر خود میگفتی که این سختیها
و شداید بر سر آدمیان می آید این همه از شومت منست اگر من بمیرم
هر همه سلامت بمانند و بر هیچکس ملامت نه افتد و هر شب نوحه میکردی و
میگفت ای تن بیدار باش اینک مرگ آمد و در دوزخ خواهد انداخت
و خصمان نزدیک من آیند و مرا میکنند و قاضی خدا تعالی باشد و دوزخ
موجود باشد قاضی دنیا بجنگ رها کند و پیش قاضی حقیقت حجت نبا
شد مگر نیک کردار باشد و چهل سال او در دهن خود سنگ ریزه انداخته بود
که بر زبان سخنان بر نگردد که سخن بیرون نیاید و معصیت ببدگمان حاصل نیا
ید و گفته شود چون شب خوردن و آشامیدن و قرآن خواندن [illegible]

[illegible]

شدی سخن گفتی از دهن بیرون آوردی چون فارغ شدی باز انداختی
الغرض از رنجها بجهان ابدی رسید بعده او را در خواب دیدند که در بهشت
در مقام عالی نشسته گفتند ای شیخ شما از کدام عمل بدین مرتبه رسیدی گفت به برکت
خاموشی زبان که در دنیا بی حاجت سخن نکردم حکایت خواجه منصور رحمة الله علیه
که او جهان نامدار بود تا باقی عمر بجز عبادت حق تعالی دیگر کاری نمیکرد آخر چون
روزی دنیای او آخر رسید بیمار شد در حال بیماری بسیار بگریست چندان بگریست
که بیهوش گشت بعضی گفتند ای بزرگوار تو چرا چندین میگریی تو مرد زاهدی
و ترا در دنیا مال و منال نیست که روزی قیامت با تو حساب شود و تو
هشتاد سال خدای را عبادت کردی این جای گریستن نیست خواجه منصور
گفت ای برادران می ترسم مبادا خدای تعالی نظر عنایت از من نکند و
سبب رحمت خویش از من برگیرد و وقت فرصت است در عبادت
و بندگی تقصیر نکنم بتوفیق الله تعالی اما مقصرم و چون بمیرم ندانم
که خدای تعالی با من چه کند بعده مردان شهادت بخوانند حاصل اعمال در دنیا
است این بگفت و زار زار بگریست دو دختر او و پسران بسوی روی او
بدیدند و گفتند ای پدر مهربان مشفق از دنیا وداع میکنی و می ترسیم
و پسران را نزدیک خود طلبید و گفت ای فرزندان من از دنیا وداع میکنم
و می ترسم که من با ایمان میروم یا بی ایمان نعوذ بالله منها ای پسر نصیحت
من بگوش کن که روزی [illegible] [illegible] و [illegible]

شهادت و کلمهٔ طیبه در گوش جوان تا توفیق یابیم و از زبان بشنویم و هم
باز آید تا من هم در دل بگویم تا بعد از کلمهٔ شهادت و طیبه با ایمان رویم و دیگر ای
فرزند مرا کفن پنهانی بدین جامه ها دفن کنی هر چه مردمان برگردند تو بر سر گور من
ساعتی بنشینی و به آواز بلند بگویی ای فرشتگان منکر و نکیر این بندهٔ خدا گناه
بسیار کرده است به واسطهٔ آن از سوال و جواب آهستگی بپرسید و دیگر ای فرزند چون
بجانب خانه روی سر برهنه کرده بگویی ای بار خدایا این بنده آفریدهٔ تو است و بندهٔ تو
است و بجوار تو رفته است کرم و لطف خویش ببخشاید و سورة الملک بر گور من
بخوانی ای پسر اگر تو بتوانی یک شب بر گور من بمانی من تنها در گور چگونه بمانم
نشاید که یک سال قرار میکند که پسر بر گور نشسته است چون باز روی خداتعالی
بسیار آن فرض بوده وصیتها وفات یافت و همه وصیتها بجا آورد بعد از
پسر او در خواب دید پدر خود را و پرسید که ای مشفق مهربان خدا تعالی با تو چه کرد
که تو در دنیا بسیار میترسی گفت ای پسر چون شما مرا دفن کرده برگردید آوازی
شنیدم سهمناک گویا که آسمان شکسته بر زمین افتاد از گور آواز می آید که بیا ای بندهٔ
از دنیا چه آوردی گفتم خداوندا صد حج گذاریده ام ندا آید که یکی از آن قبول نیست
دیگر آواز برآید بگو ای بنده از دنیا چه آوردی گفتم ملک ملک دنیا همه صدقه دادم برضای
ندا آید که این قبول نیست دیگر آواز آید بگو ای بنده از دنیا چه آوردی گفتم نماز
گذاریدم و روزه داشتم و زکات مال دادم و فرمان رسانیدم این هم قبول نیست
ای فرزند ترسیدم و لرزیدم آه آه آه گفتم دل بدرد نهادم بار فرمان

ای کرم بنده

آمد این بنده یا رب فلان روز در راه رفتی و خاری که در راه افتاده بود او را برداشته
بر گوشه افکند تا پیش یاران یک بنده کامل از مغفرت خاران خلاص یافت دوعا
کرد خداوندا بیامرز آن بنده را که درین راه خار را برداشت گفته اند در حضرت ما قبو
ل افتاد آن عمل قبول شد و لایق رحمت ما شد زیرا که ترا جای بهشت دادیم
بلطف و کرم خویش ترا بخشیدیم حکایت مالک دینار رحمة الله علیه
آورده اند در ریاضت چنان بود که سالها بر وی گذشتی که هیچ ترشی و
شیرینی نخوردی و هیچ نان خورش و میوه تر و خشک در دهان نه انداختی
یک وقت رنجور شد ده روز گذشت که به گشد دل او ترفی گوشت دید و در
دوکان آمد یک حبیل داد و گرده ستده در آستین کرده در خانه آورد و وقت
روزه افطار یکبار در دهن انداخت همچنان بوی گوشت در مشام او
او رسید یک درویش بر در لعنر کرد که ده چیزی برضای خدا تعالی ملک
دینار تمام گوشت به درویش داد و خود را چنان گفت که ای دل پلید تو رخ بر
گوشت دنیا نهی که از چی گوشت دنیا لذت دهن آید و خوردن در حساب
بر همه تن لازم آید و گوشت از زوال نیست تو گوشت بهشت از خدا تعالی
طلب کن که لذت آن گوشت در تمام اندام سر تا پای لذت یابی و آن را
ابدال بد زوال نیند پس ای دل من در دنیا ترا میسوزم تا البته ترا
نعمتها بهشت برسانند پس ای گوشت چه کنی امید چه بر چه کانها بهشت
که هر گوشت بهره ... لذت ... اوز خوش ...

بحرمت آن بزرگان همه را توفیق طاعت بی ریا بخشد دیگر مرد بود آورده
اند که خواجه در دل کند که عمارتی کنم برفت که مزدوران بیارم بچهار سوی
رفت که هیچ مزدور نیافت اما یک جوان در گوشه نشسته است نزدیک او آمد
وگفت ای جوان کار گل کنی گفت آری میکنم اما سه شرط مزدوری میکنم اول آنکه چون
وقت نماز در آید بگذار تا نماز گذاریم دویم آنکه چون کسی گوید کار برضای
بکن آنهم تا کار بکنم سوم آنکه مزدوری تمام بده خواجه هر سه شرط قبول کرد چون آن
در کار مزدوری کند چنان مشقت و مزدوری کند کسی دیگر هم نکند آن مزدوری
شده برفت دویم روز خواجه عمارت آغاز کرد باز سوی آن جوان رفت آمد که
آن جوان در آن مقام نیست از بعضی پرسید که چنین جوان این مقام باشد
چه شد گفتند که آن جوان در غار صومعه در بندگی [illegible] مشغول است هفت
روز در صومعه بندگی میکند و یک روز بیرون می آید چیزی مزدوری میکند و خرج شد
باز در صومعه میرود کسی بیند و کسی نه بیند او پوشیده میرود و خواجه حکایت او
شنید و اشتیاق او شد و از ایشان پرسید که آن نیکبخت کجا است نشانی
دادند او برنشانی ایشان دوید بسیار راه کشید در غار صومعه تفحص کرد نیافت
پیشتر رفت دید که بیچاره جوان رنجور افتاده است و بالین کلوخ میدارد
و هر دو چشم سوی آسمان نهاده است و از رنجوری سخت در مانده است
خواجه پرسید ای جوان بزرگ چه از مرا شناسی من کیستم گفت بس خبر راه
خدا با دیگران چه شناسم گفت ای جوان تو درینجا تنها و غریب چگونه است
که نزدیک تو کس نه بینم که ترا غمخوار کند جوان گفت که حافظم خدای است
و مونس او چگونه تنها است خواجه گفت یا برگزیده حق چه باشد که مرا اجازت

کنی ما ترا در خانه بریم و حصه‌ای نه کنیم گفت بغیر حصهٔ دیگر کدام حصه‌ای نه اما از خاطر تو میگوییم بر تو
میگوییم در خانه می‌آییم خواجه گفت خوب باشد اول من از تو چیز میخواهم تو ندهی دویم
مرا با جامه‌های که با تن باشد هم بدان دفن کنی سیوم غسل طمع از بی‌طمع بدهانی که
مبادا غسل دهد و دعوی اجرت غسل دهد و جامه‌ام بستانند و چهارم هر دو دست
و دو پایم به بندی و کشاله‌کنان بیرون آری تا البته بر من نظر رحمت کند
پنجم انگشتری و مصحف من به هارون رشید خلیفهٔ بغداد است روز ابرسانی و سلام
قیامت من رسانی و بگوئی ابوشکور مسکین وفات یافت و در اسلام مرده است آخر من
امیدوارم که با من چه کند الغرض آن جوان وفات یافت سه روز در خانهٔ او زنده ماند
و نه طعام و نه آب خورد چون وفات یافت تمام وصیتها خواجه بجا آورد هر دو دست و پای
او بسته خواست تا کشاله‌کنان بکشد آواز از چهار گوشه برآمد که ای نامرد این دست
رها کرد اینکار لایق است آنخواجه بلرزید و بیهوش شد و باز بهوش آمد دست و پاهای او
را گشاد و با مشک و کافور و زعفران او را غسل دادند و دفن کردند آن انگشترین و مصحف
پیش هارون رشید بردند هارون رشید انگشتری و مصحف پسر خود را شناختند
او وا فغان برادر و ای فرزند ابوشکور دوازده سال شد که تو از من جدا شدی گفت
ای برادران آن غریب کجاست خواجه گفت سیوم روز شده که او وفات یافته
است هارون رشید نعره برآورد و زار زار بگریست و سوار شد که او را از آن گور
کشیده بیارم تابوت سندل و استبرق راست کنانید هارون رشید بر گوران جگر
شده شدند گور او را کندیدند بسیار تفحص کردند نیافتند و از گور آواز برآمد که ای نادان
دوستان در گور نگذارند و او را در مقام سدرة المنتهی طلب کنید که آنجا باشد
ارد در گرمای سخت تمام اندام میسوزد
ذنپد که نزدیکی

آن پیر آمد و گفت ای پیر چرا تو در سایه نماز نمیکنی گفت یا [illegible] عمر من هفصد
سال شده است که تمام من اینجا گذاشته ام ابلهی که بعمارت صومعه مشغول باشد
عمارت و سایهٔ دنیا از زوال نباشد و دیگر من در توریت نبشته دیده ام که در آخر
زمان [illegible] باشد که ایشان عمارت کنند که نام پاک او [illegible] باشد و عمر امت او شصت
سال یا هفتاد سال باشد و ایشان عمارتها و بلند خانها و باغها و جامهای فاخر
و معشوق خود سازند و گفت [illegible] الله اگر من دران زمان باشم [illegible]
یکسجده کنم تا هفتاد سال گذرانیدم اما بیشتر بر دید [illegible] درون غار رفت
تا چندان راه بگذشت درون غار تخت دید شکلی و در میان تخت گور دید و بر سر آن گور
تخته نهاده است بران تخته نبشته اند که منم فلان سوداگر از بنی اسرائیل هزار سال
عمر من بود هزار شهر در امر من بود و هزار قصر بنا کرده بودم و هزار دختر بکر بزنی خواستم
و هزار لشکر را هزیمت کردم و هزار بادشاه را گردن بریدم اینچنین مردم بودم بیکلحظه
[illegible] در زمین افتادم امروز من اینم که میبینید در خاک افتادیم و بیشتر
چه دانم که [illegible] با من چه خواهد کرد فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ حکایت
ابن عبدالله گفت شخصی را دیدم که بسیار متکبر بود مگر دانستم که شیطان است
من گفتم أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ من و دیگر گفتم ای ملعون تو چرا آدم را سجده
نکردی چون این گفتم بشنید و او گفت که ای سهیل اگر خاک از گور آدم بیابم سر
پیش کنم و هزار بار سجده کنم چون سخن میگفت دانستم که این بزرگوار است
پس من بپرسیدم که ای بزرگوار نام چه داری تو کیستی گفت همان نام دارم
که پنج سال است که من در زیر زمین بودم و مرا امروز با تو ملاقات شده است و گفتند
برد با [illegible] سهیل تو داری بکن که سهیل [illegible] گفت ای نامدار جهانیان دو عا [illegible]

[illegible]

تا هم با ایمان بردم چرا یک استخوان است و بران استخوان نبشته دیدم که انگشت
اخطات من بخواندن مشغول شدم چون سر بالا کردم ناپیدا شد تعز من
تشاء و تذل من تشاء حکایت حضرت سلیمان بر کناره دریا نشسته بود مورچه را
بر کناره دریا دید برگ سبز در دهن کرده می آید سلیمان آن مورچه را پرسید که ای مورچه
کجا میروی گفت سوی دریا می پریم سلیمان دنبال او رفت و بر کناره دریا ایستا
ده ماند یکجانور از دریا بیرون آمد در دهن مورچه سبز برگ بود و او خورده بدریا
غوطه خورد و مورچه باز گردید و باز آمد سلیمان مرا و دو فرشته را هود در التقاین گردا
گردانیده است جانوری که در دریا است رزق او را برسانیم مر او دو فرشته را سبب انمعنی
پیدا کرده است بیست سال شده است که بر این طریق او را رزق میرسانیم سلیمان
شکر خدا تعالی خود ادا کرد و گفت [illegible] اینچنین خداوند که جانوران را در قعر
دریا فراموش نمیکند حکایت زنی بود پیش سلیمان بیامد و عرض نمود یا نبی الله مرا هفت
دختران و شش پسران است و شوهر من وفات یافته است و بچهای من خورد و یتیم اند
و فقیر اند اکنون من امشب خواب دیده ام که من هم وفات یافته ام پس بیدار شده و اند
یشه زار و نمود و حیران مانده ام که من بمیرم دختران و فرزندان را شخصی نه که کند اما
یا نبی الله یک فرزند شیر خواره است اندیشه آن فرزند بسیار است همدرین وقت
بیامد و گفت [illegible] این عورت را بگو که بر فلانه حوض بیا تا ترا جواب دهم عورت در آن حوض
برفت غسل کرد چون از آن غسل فارغ شد بیرون آمد دید که یکی ماهی خود را از حوض بیرون
انداخته و عورت بدو دید آن ماهی را فی الحال بگرفت در خانه آمد شکر [illegible] که رو
زی میرساند و ماهی بقدرت [illegible] فربه و کلان شد پس ماهی را شکم پاره کرده دید که در
شکم ماهی یکعورت حامله کرده است در تفکر شد چون دست بر شکم عورت کرده نهاده فرزند در شکم او

نمائید و شکم آن عورت نیز پاره کرد فرزند زنده بیرون می آید و انگشت در دهن کرده میجوشید
بقدرت الله تعالی از ان انگشت قوت او را رسید آن عورت فرزند را پیچیده پیش
رسول الله آورد و قصه باز نمود باز جبرئیل علیه السلام پیش پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله این
عورت را جواب ده که این نوبت هده قدرت خدا تعالی بینی که در دریای تاریک
و شکم ماهی ام تاریک و شکم مادر هم تاریک پس تو بینی که حق سبحانه و تعالی در میان سه تاریکی
فرزند را زنده داشته و رزق می رسانند پس فرزندان و دختران ترا چگونه بی رزق دارد
حق تعالی میفرماید که بنده کان را من پیدا کرده ام و رزق او هم خواهم رسانیم چون آن عورت
اینچنین بدید و شنید خاطر او قرار گیرد و دلشاد شد حکایت مرد پارسا بود چنان پارسا
و نیکبخت که نام او حفظ دان بن سلیمان بود که هشتاد و دو سال عمر داشت عهد
کرده بود با خدا تعالی تا زنده باشد پهلوی خود بر زمین ننهد و چون بمیرم نشسته جان
بدهم آخرین او به آخر رسید سخت بخور شد بجدِ که نشستن نتوانست دختر او بود
او را طلبید گفت ای جان پدر هشتاد و دو سال عمر من بود درین مدت خواب نکرده ام
زن با خدا تعالی خویش عهد دارم تا زنده باشم بر زمین نخسپم پس امروز خود را بحال می
بینم مبادا که در وقت سکرات بر زمین افتم و از عهد خدا تعالی خلاف شوم اما اکنون بنده
مرا بتکیه دیوار بنشان تا بر تکیهٔ دیوار نشسته جان بدهم دختر همچنان کرد چند دم که
حیات او بود دم بر آورد هم بدان تکیهٔ دیوار روح را حق تسلیم کرد انید دختر او در تردد
شد که پدر را در گور دفن کنم چون گور او بکندیدند و خواستند که آن میت را بیارم
تا در خانه آدم نیافتند هم دختر و هم مردمان حیران شدند که شیخ حفظ دان چه شد
حیران از [illegible] بیامد که ای کسان این بنده را با من عهد بود تا زنده باشم پهلوی خود
را بر زمین ننهم پس عهد خود او با من [illegible] رسانید تا وقت [illegible] نیفتاد پس
من که [illegible] جهان [illegible] ایم با بنده خود بر عهد وفا کنم تا بمردن او را در جنت المعمور

[illegible]

زسانیم که هر روز یکصد و پانصد فرشتگان جدید در آنخانه می آیند پس یک فرشته او
دیگر هم نگردد حکایت [illegible] روزی بگورستان میگذشت و قومی را دید که جمع
شده است و مرده را دفن میکردند [illegible] بیامد و نظاره میکرد و میگریست
چندان بگریست که بیهوش گشت و میگفت که ای [illegible] فردا تو هم بمیری
و حال هر تو همچنان افتاد و آه در گور تاریک مالک چگونه مانی و آه چون یکساعت
بدنیا باز می آید اما گور تنگ و تاریک است که خانه ماران و کژدمان است که سوراخ
سر سوزن سوی دنیا بالا نباشد ای مالک آنخانه تو قدیم است تا قیامت بغیر آنخانه
دیگر نباشد و در آنجا بجز همسایگی ماران و کژدمان دیگر نباشد ای مالک در آنحول
مارا چه شادیست پس از ان ترازو و میزان و پل صراط بر دوزخ کشیده من چگونه
امان یابم چندین سال در فکر و خوف گذرانیده ام آخر رنجور شد رنج کرد ان
بسیار داشت آثار الطبیه وصیت کرد که ای شاگردان چو بمیرم دست و پای
من به بندید و کشان کشان مرا در گور اندازید تا البته [illegible] بر من ببخشاید و نظر
رحمت و لطف بر بنده خود [illegible] کند الغرض مالک دینار وفات یافت چون او را بگور
در آوردند آواز کلمه شهادت بر آمد و دفن کردند و در گور آواز دیگر بر آمد اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله وای بر
مردان حق مالک دینار با ایمان رفت و از عذاب دوزخ خلاصی یافت از انکه در
دنیا خوف از عذاب دوزخ و پل صراط و ترازو حساب بسیار کشیده اند حکایت
می [illegible] آورده اند که چنان آراسته و برگزیده [illegible] بود که چهل سال سوی
آسمان ندیده بود شب و روز بگریستی و هفت اندام او در لرزه بود و طریق بر کس
در جست میطرزید که با خویشتن میگفت الحبیب در دنیا تو بدبخت پیدا شده الخ
در دنیا بدی و شهوت پیدا آید همه از شومی من است اگر از مادر نزادی تا همه

دنیا مبتلا ماندی هر چه دشواری در دنیا می آید بواسطهٔ نفس می آید همه شب گریه میکرد
و میگفتی که ای [illegible] چون ترا در عبادت حاضر کردانند و خفی ان کرد می آید
باشد که آن نقاب حقیقت فرمان باشد و دوزخ مبغر خیره و جایی گریز نباشد
چه حجت پیش آرم که خلاصی ما نباشد و دیگر از هفتاد سال گوشت نخورده بود و یک
روز دل بر گوشت نهاد که باید بخورد در بازار آمد و چنین داده گوشت خرید در خانه
می آمد دید یک طفل در راه استاده گفت ای پسر پدر تو در کجاست خبر استاد
پسر گفت پدر من وفات یافته و من یتیم مانده و شیخ گفت من میدانم که تو پسر فلانی
آن پسر گفت ای بزرگوار هفت روز است که پدر ما وفات یافته و هفت روز است
بغیر آب در حلق من چیزی نرفته است این سخن شنید [illegible] را رحم آمد که آه بر من چه بر
نباشد که این طفلک را بدهم اما همین گوشت پاره دارم و گوشت را بدست او داد
بخوردن مشغول شد و خود گریستن گرفت و گفت ای نفس پلید این گوشت دنیا چیز
نیست باید که گوشت آخرت را طلب کنم که آن گوشت را هرگز زوال نباید پس هم
درین اندیشه بود که وفات یافت و در گور آوردند و دفن کردند شب آینده
در خواب دیدند گفتند ای [illegible] تو مرد زاهدی [illegible] با تو چه کرد گفت چنانچه
در کلام خود فرموده است اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ منت بخشش را
ضایع نکند [illegible] بلطف خویش و بکرم خود مرا جا بجا مزید و طاعت کردن بهتر است
اما تکیه بر عمل خود نباید کرد جز بخشش حکایت زنی بود در [illegible] که نام او ستبانه
بود و صاحب جمال و خوش آواز بود و چون شعرها آغاز میکردی هر همه را آواز
او اشتیاق داشتی و [illegible] قیمتی [illegible] چون آن زن [illegible] کنیزک [illegible]
[illegible] و ماتم شدی او را خواندی و تمام [illegible] او آلوده [illegible]
بود [illegible] مسجد بود که [illegible] از علمای بغداد [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

وعظ میگفت و خلق بسیار جمع شده بود جای نشستن نبود و گفته آنمرد صالح کلام
میشنیدند و در گریه شدند هر همه از خوف [illegible] مترسیدند شبانه غوغا شنید
یک کنیزک را فرستاد که برو خبر بیار که اینچه شور است کنیزک رفت الخوش
آوازی واعظ شنید مشتاق شد ایستاده ماند در گریه شد شبانه دیگر کنیزک را
فرستاد آنهم مشتاق شد همانجا ماند تا ده کنیزک را فرمود از هر ده کنیزک کسی
باز خبر نیاورد تا چندان دیگر برفتند باز کسی نیامد شبانه خود مستعد شد پیش
آن زاهد آمد چون واعظ در گوش شبانه افتاد در مشام شبانه رسید دل نرم
شد پیش زاهد عرض نمود که ای زاهد مرا چیزی بیاموز تا من هم از آن چیز زاد برگیرم
گفت ای زاهد کسی بسیار گناه دارد او را هم درگاه [illegible] عذر است زاهد گفت
اگر مثل شبانه گناه دارد هر همه [illegible] بیامرزد به برکت توبه کردن کسی که از
گناهان توبه کند [illegible] او را عفو کرد اند شبانه را چنان محبت [illegible] در دل
آمد که همون وقت تائب شد و لباس قیمتی دور کرد و چرم و پلاس پوشید در صومعه
در آمد و در عبادت [illegible] مشغول شد و کنیزکان را آزاد کرد اند و مالها که جمع
کرده بود آن مال در فقیران غارت کنانید و خانها را هم بخشید مادام که زنده
ماند چهل سال سری آسمان ندید و باقی عمر او از گریه کردن چشمان او خشک نشد
و یکی [illegible] زاهدان گشت و از برکت صلاحیت و صحبت مجلس آن عالم که او را
اثر [illegible] شد تا عمر آن مشغول حال بحق تسلیم کرد بعد از مردن کسی او را در
خواب دید که در بهشت [illegible] را یادبانی میکند و در صحبت آل
پاکش مینشیند پرسیدند که ای شبانه تو در دنیا بسیار گناهان کردی این همه
[illegible] چندین سال از [illegible]

بیگانه بود و چون خواست و رضای [illegible] برین بود که [illegible] داد که عادل
دو جهانی گردانید پس ببینی که مرتبهٔ عمر را کجا رسانید پس من هم آفریدهٔ او
بودم چندین مدت من در گناهان آلوده بودم که هر روز چند بار با جرم های بیگانه
بدکاری میکنم و نماز و روزه و حج و زکوة را و دیگر عبادت که باشد پیش من تلخ
بودی آخرین چون کار من خشت چند سال گناها نمی چنان رفت ابر رحمت
از آسمان میبارد هر جائی که چرک گشته باشد یکباره روی را پاک گرداند چنان معصیت
و بدکاری و غفلت مرا بلطف و کرم خویش بیکبار عفو گردانید [illegible] جملهٔ مومنان
را توبهٔ نصوحا روزی گردان حکایت مردی پارسا لغایت درویش بود بینوا
بود و هر روز زن او از جهت نفقه خصومت بکردی و گفتی تو از وجه کفاف
چیزی نیاوردی که افطار ما را رسد الغرض روزی در میان مزدوران از جهت
مزدوری برخاست و بر دروازهٔ شهر جمع شدند او هم در میان مزدوران در آمد
کسانی که آمده برای مزدوری مزدوران را میبردند و آن درویش استاده ماند
هیچکس او را نگرفت خالی آمد گرسنه و تشنه و اندیشه مند در دکان بقال ماند و از
کردهٔ خصومت زن در خانه نیامد فردا باز بمزدوری روان شد همه کس را میبردند
و او را کس نطلبید سه روز شد در خانه نیامد از ترس زن الغرض درویش
در خاطر اندیشید که من چند روز مزدوری بر در مخلوق رفتم امید من حاصل نشد
اما امروز مزدور خالق کنم تا البته مزدوری میدهد در صحرا شد در کنارهٔ حوض
غسل کرد و دو رکعت نماز بگزارد و به تسبیح و تهلیل مشغول گشت و آن حوض را کافر
بر آورده بود و کافر نظر کرده بود وقتی که مرا در خانه فرزند پیدا شود یا نصد تنکه
نقد شکرانهٔ [illegible] برین حوض بدهم و خیرات مسلمانان دادم الغرض

او را فرزند

اورا فرزند نرسنه روزی کردانید و پانصد تنکه برای حوض آورد دید که یک مسلمان

بعبادت خدا مشغول است آن پانصد تنکه اورا داد درویش شرمنده از لطف

خدای شد و در خاطر بکرد که ای نفس سه روز بر در خلق برای مزدوری رفتم هیچکس

بار انکرفت و سه روز کرسنه میمانده ام پس ببینی که مشقت یکساعت دو رکعت

نماز برای خدا میکنم آن خالق چندان مزدوری داد که مرا و فرزندان مرا بس

باشد الغرض آن درویش همچنانی در کرسنه در خانه می آمد زن او را بر الحجره ایستاده

استاده شد و جنک میکرد و میکفت که ای ناکس سه روز شده است که ما و فر

زندان تو در کرسنکی هلاک شدند تو هرکز چیزی نیافتی درویش کفت من سه روز برای

مزدوری بدروازهٔ خلق رفتم مرا هیچکس مزدور نکنانید و غرض من حاصل نشد بسبب

شرمندهکی در خانه نیامدیم در دکان بقال کرسته و تشنه مانده ام در دل فکر کردم

که مرا هیچکس نخواهد بعد از سه روز ناامید شده بر در خدا رفتم امید دارم البته

بکرم خود چیزی بدهد بیرون رفتم بر چشمهٔ حوض غسل کردم دو رکعت نماز کذار

دم و بعد از نماز در سجده افتادم و مناجات کردم و حاجت خاستم که الهی تو دانا

تری که من سه روز امید مخلوق کرده ام هیچ نیافتم اکنون امروز بدروازهٔ تو آمدیم

که تو [illegible] که جز تو دیکر کسی نیست مرا چیزی از خزانهٔ غیب برسان تا شرمنده

کی از زن و فرزندان سرخ روی شویم هنوز تمام مناجات نکرده ام که یک آفریده

خدا پانصد تنکه شکرانهٔ خدا بمن داد ببین که در همیان چه باشد عورات آن همیان را

باز کرد دید آنچه آورده است چون آن زن لطف از خدا خود دید کریستن آغاز

کرد میکفت ای شوهر او این چنین خدا است پس من و تو و فرزندان در عبادت خدا

چه میکنیم سستی کنیم اکر این جهان مرا بینوا کرد در آن جهان امید داریم زن و شوهر و فرزند

ان همه را بشناختند بعده مرد گفت که سیم همیان بحکم زن گفت هر فقیر [illegible] فقیرا
نزا بده تا مرا نوشته قیامت باشد پس همچنان تمام سیم بر فقیران دادند و خود همچنان
مفلس چنانچه بودند هم زن و شوهر و فرزندان بعبادت [illegible] مشغول شدند تا عمر را
نهایت رسانند و در عبادت [illegible] روح را تسلیم کردند حکایت در زمان [illegible] سه
برادران بودند مادر و پدر ایشان پیر شدند یک برادر از ایشان عاقل بود و آن دو
برادران را گفت که آن زمان مادر و پدر حیات باشد خدمت من کنم و چون بمیرند میراث
شما بستانید یا شما خدمت کنید چون بمیرند میراث من بستانم آن دو برادران
خدمت قبول نکردند الغرض مادر و پدر وفات یافتند و میراث هر دو برادران گرفتند
و آن برادر که خدمت کرده بود هیچ نگفت الغرض چند مدت در فقیری و تنگی گذرانید
یکشب مادر و پدر را در خواب دید و ایشان او را گفتند ای فرزند برخوردار فلانه جای صد
دینار زر داشته ام آن برادر بیدار شد بگفته مادر و پدر آنجا رفته کند یده صد دینار
زر یافت شب دویم باز خواب دید مادر و پدر را او را گفتند که این مشقت در دنیا است و آنچه
خیر در آخرت نهاده اند آن خیر را جز [illegible] کس نداند حکایت آورده اند در [illegible]
مرد بود دو پسران داشت آن مرد از دنیا برفت و میراث او در قصر مانده بود بعد از وفات
او دو پسران بجهت قسمت خصومت شدند ناگاه از درون قصر آواز بر آمد که شما
برای چه خرخشه کردید و دعوی کردید که من مرد بودم ششصد سال عمر من بود دو صد
سال در گور بماندم پس از آن کلال بیامد از گل من خشتها بخت و در بزاده کرده
آتش زد چون خشتها پخته شد دیوار را رست کنانید دو بیست سال در دیوار ماندم
آنجا دیوار افتاد چند سال همچنان در خرابه افتادم بعده پدر شما آمده از خاک من
باز خشتها بسته بر دیوار این قصر چسبانید امروز صد سال است که بدیوار این قصرم

هنوز تلخی جان کندن از حلق من نرفته است اکنون شما از جهت مقام فانی چه خصومت
و عداوت میکنید هر دو برادران چون این آواز شنیدند از دعوی هر دو ترک کردند
و بعبادت [illegible] مشغول شدند [illegible] در بیان قصه [illegible]
[illegible] چنین آورده اند هر که در دنیا زنا کند ششصد دره آتش دوزخ اورا
بزنند و صد دره در دنیا زنا کننده را تا پاک و پاکیزه گردد و از عذاب امان یابد چنانچه
[illegible] برگزیده و شایسته و صاحب جمال و نامدار و بزرگوار بود که بشنیدن آواز او پرنده
در هوا بماندی هر که شنیدی آواز نعره هر طرف برآمدی و در عقوبت زنا کردن زن
مسلمانان و یا غیر مسلمانان آزاد باشد یا بنده چون زنا کننده از دنیا بیرون رود ششصد
هزار سال در دوزخ بماند و ماران و کژدمان وی را بگزند و او در فریاد آید خلق عرصات
از شنیدن آن در رنج باشند هر که در دنیا زنا کند بزنی که شوهر داشته باشد و مرد را
زن خود در خانه باشد بنکاح صحیح ایشان را حکم شریعت آنست که هر دو را سنگسار کنند
تا پاک شوند الغرض [illegible] فرمود هر که را شنیدن قرآن آرزوی شود بعد از
وفات من از [illegible] بشنود که او صحیح و خوش آواز میخواند روز شنیدن قرآن
جمیع اصحاب را آرزوی شد چنانچه [illegible] و اصحابه دیگر و چندان کسان مسلمانان
جمع شده در خانه [illegible] بیامدند و دیدند که [illegible] رنجور بود و چند روز شده بود
که مادر [illegible] و پدرش از اندیشه آن طعام نخورده بودند و بر [illegible] نیت کرده بودند
که چون [illegible] را صحت شود یکی روزه بداریم الغرض هر یک اصحابه را [illegible] جواب
داد که [illegible] سخت اندام است و بسیار بیماری کشیده است ای برادران هر همه بنفس
دعا کنید که [illegible] را [illegible] صحت کامل بخشد هر همه بدل و بجان بدعا صحت درست برا
برادر خود دعا کردند که [illegible] آن نور دیده [illegible] را صحت کامل بخش [illegible] بعد
از چند روز [illegible] را صحت و تندرستی داد و مادر و پدر هر دو روزه شروع کردند

آن میرزاده همچنین ضعیف و لاغر بود تا یکی از اصحاب فرستاد بسوی جماعت و گفت
میدانم که شمارا آرزوی شنیدن قرآن بود اکنون بروضهٔ [illegible] حاضر
شوید تا من نیز می آیم حضرت قرآن میخوانم چون بامداد شد جملهٔ اصحاب بروضهٔ
مقدس و معطر و منبر حاضر شدند و [illegible] نیز در آنجا حاضر شد و قرآن آغاز کرد
و بخواندن مشغول شد چون جمیع اصحابان بشنیدند و زار زار میگریستند در میان
اصحاب غوغا و زاری و گریه برآمد چون ختم تمام کرد و برخواستند بدعا و درود آن
سرور عالم هدیه فرستادند و هر همه بسوی خانهای خویش روان شدند و بعضی
چنان گفته اند که چون [illegible] بخواندن قرآن آغاز کرد چنان شوق و محبت قرآن
میخواند که خلائق در مدینه که حاضر بودند تمام زار زار بگریستند و نعره ها و فریاد
برآوردند پرنده کان هوا بشنیدند بر هوا بماندند و از روضهٔ منور آواز برآمد که ای فر
زند [illegible] قرآنرا صحیح و خوش آواز خوانی و جملهٔ فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین مشتاق
شدند صد رحمت بر تو باد باز آواز برامد که [illegible] رحمت [illegible] بر تو باد که از تو و نسل و
پشت تو چنین برگزیده پیدا شده من خود شنیده ام از زبان یکفرشته که ببینید
ای فرشتگان که امت چنین برگزیده کان اند هر همه سوی خانها روان شدند
نیز روان شد آهسته آهسته طرف خانهٔ خود می آمد ناگاه چهود طبیب پیش آمد
[illegible] را گفت ای جوان من ترا سخت ضعیف و لاغر و زرد رنگ دیدم اگر خواهی
ترا بکدار و خورانم که ترا صحت شود [illegible] گفت که ای طبیب چه میفرمائی گفت در
خانهٔ من بیا تا ترا بدهم و نوشانم تا ترا رنگ سرخ شود گفت چه نوشانی گفت شراب
گفت [illegible] من پسر [illegible] این نتوانم کرد نا فرموده
است اگر این بسمع پدر رسد ترا و مرا بدره زند چهود گفت ای پسر ترا نفع
میکویم که من طبیبم تا ترا هیچ نیز کاری نباشد برای دارو هست چهود بر [illegible] افسون

خواند بدمید و شیطان نیز در آن یار شد تا بیراه بیا[مد] و در خانهٔ خود برد شراب خورانید تا مست شد بعده اورا از خانهٔ خود بیرون کرد ابلیس لعین در راهش گرفت گفت ای جوان

بدینحال پیش پدر خواهی رفت او ترا بیند در تازند فریفته کرده اورا بصحرای مدینه بیرون آورد آنجا باغی بود دختر نجار میگفتندی [illegible] را در آن باغ برد انداخت آنجا زن بود

صاحب جمال که خرماه نگاهداشتی ابلیس لعین وی را وسوسه کرد و از مستی خمر ندانست و نتوانست تاب آورده تا بروز کار ناشایسته کنانید چون ساعتی گذشت بهوش باز آمد آتش حسرت

و ندامت در روی افتاد و گفت آه من چکردم و آن زن را گفت که این سر را رسوا مکن و جائیکو که من توبه کردم زن گفت چون تو قصد من کردی من ترا منع کردم و دفع

کرده نتوانستم ترا اندرین هیچ گناه نیست [illegible] غمناک شد و آنشب در خانهٔ خود نیامد اما پیوسته میگریست و توبه و زاری میکرد و از [illegible] آمرزش میخواست و اورا حمل ماند

چون نه ماه شد پسر بزاد متفکر شده بترسید از بدنامی خلق کودک را گرفته بر در مسجد آمد پیش [illegible] بیاورد و امیر [illegible] با جملهٔ اصحاب میان ایشان حکم کرد

در محکمه عدل نشسته بود آن عورت در مسجد در آمد و بچه را پیش [illegible] نهاد و گفت یا [illegible] عادل بدانکه این پسر فرزند تو است که نام او [illegible] است [illegible]

گفت از حلال یا از حرام گفت از حرام اما درین هیچ ترا گناه نیست آنگاه رنگ [illegible] متغیر شد و گفت ای زن هیچ کند توانی خورد گفت آری بخورم بعده [illegible]

بغضب برخواسته خانه آمد [illegible] گفت یا [illegible] خیر است که ترا چنین صورت می بینم که رنگ تو متغیر شده است گفت نهار طعام بخور که ترا سفر قیامت پیش آمده است

[illegible] گفت ای پدر چه گناه دارم گفت فلانه روز در روضه [illegible] ختم قرآن کردی و از روضهٔ متبرکه بیرون می آئی شب کجا ماندی گفت [illegible] راست میگوئی

چون بسوی خانه شدیم در اثنای راه جهودی پیش من آمد و مرا گمراه کرد خانهٔ خود برد

وچرا شراب خورانیده در باغ برد آنجا عورتی بود از مستی ندانستم که با وی مباشرت افتاد

و چرا جز بیهوشی خبر نبود و چون باز بهوش آمدم توبه و زاری کردم چون [illegible]

این سخن بشنید از موی سر وی را بگرفت و بمثل خونیان از خانهٔ خود بیرون آورد و گفت

فرمان جهود دا ابلیس کردی فرمان [illegible] نکرد خدای که [illegible]

خود خبر میدهد اَلزَّانِیَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ابو شحمه

گفت ای پدر فرمان بردارم اکنون هرچه میخواهی بکن و آنچه فرموده [illegible]

است بجای آر یا [illegible] وَمَا اَصَابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ اما ای پدر یک

عرض است گفت بگو چگونه میگوئی گفت ای پدر او صاف میم در میان اصحاب و خلق مدینه بگو بود

چون این سخن عمر بشنود مرا چگونه بیند [illegible] گفت الفرزند رسوائی

دنیا و خواری خلق شرم میکنی و شرم [illegible] نمیکنی که روز قیامت شود و بر تخت

عدل نشسته حکم کند و از یک و بیست و چهار هزار [illegible] شرم نداری و از [illegible]

[illegible] شرم نمیکنی و شرم از [illegible] نداری و از هژده هزار

عالم تری و هژده هزار عالم خشکی جمع خواهند شد نیز از ایشان شرم نداری اما الفرزند

تو شرم آن روز کن که پنجاه هزار سال یکروز باشد و شرم دنیا سهل است باید که بسته شود

و فرموده [illegible] قبول کن [illegible] گفت مرا لت زنی گفت دره گفت یا پدر دره تو یکمن

ده آثار است چگونه زنی گفت خدای حکم [illegible] است گفت ای پدر مرا تیغ بکش

تا یکبارگی روح تسلیم کنم گفت ای پسر حکم [illegible] چنین نیست گفت ای [illegible] یک ساعت

فرصت ده تا مادر من بزیارت [illegible] رفته است چون مادر [illegible] وداع قیامت

کنم بعد از آن آنچه فرموده است بکن [illegible] گفت ای پسر چون ترا بچنین

حال دشواری ببیند مگر هلاک شود پس از آن گریستن شرمنده [illegible] کرد گفت

ای پدر امروز فرصت بده تا دو ختم قرآن کنم یکی [illegible] وداع [illegible] و دو دیگر

ما و پدر

باروان خوایت نخود [illegible] گفت ای فرزند تو قرآن در بهشت بخوانی در دنیا قرآن خواندن
ملامت خواهد شد هر همه گویند که این [اکبر] شراب نوشیده است و کار ناشایسته کرده است
این زمان قرآن میخواند ای فرزند تو حجت دنیا بگذار بفرمان [رسول الله] ساخته شو [illegible] گفت
ای پدر پیش تو چه حجت آرم آنچه حکم است بکن اما یک قلم و دوات بیارید که یک کتابت
بسوی مادرم بنویسم که ای مادر فرزند تو بودم و از شکم زاده ام تو در دنیا بسیار
مشقت بر من کشیدی و من در دنیا از خدمت تو محروم ماندم از سبب غفلت جوانی
ای مادر در قیامت پیش آمد تو حاضر نبودی دیدار تو کجا یابم پدرم فرمان بردار
[illegible] است ای مادر بر من خوشنود باشی و آنچه از من خطائی رفته عفو کنی تمام
کیفیت مادر بنوشت و پیش پدر استاد گفت ای پدر آنچه فرموده اند بکن که فرمان
بردارم [illegible] افلح محتسب را طلبید افلح بیا و درّه عدل بدست افلح بداد افلح
درّه بدست گرفت [illegible] عنه فرمود که جامهای فرزند دلبند و نور دیده دور کنید و جامها
دور کردند و بر در مسجد مدینه استاده کرد آواز در مدینه افتاد که امیر [المؤمنین] پسر
خود را حد زند خلق مدینه سر برهنه کرده جمع شدند چون جامها کشیدند برهنه کردند فرمود
هر دو دست به بندید تا دست و پای نزند [حضرت امیر المؤمنین] فرمود افلح را ای افلح
بزن بر [illegible] درّه چنان زن چون آهنگر بر آهن بکوبد افلح بفرمان [illegible]
ساخته شد و درّه استاده کرد حکم کرد بزن ای افلح بزن افلح نظر سوی آسمان کرد
و هر دو دست خود بر سینه زد و سر برهنه کرد و نعره حیدری بکرد [illegible] فرمود که
افلح رحم مکن و اگر نه نزدیک [illegible] شوی چون افلح بزدن استاد [illegible]
اه وای [illegible] جوان پانزده ساله صورت جمال و خوش الحان و فصیح زبان و آراسته
حق وآه مادر تو حاضر است دشمنان تو حاضر نه چنان غوغا و شور [illegible]

بزدند جان [illegible] تسلیم کرد [illegible] از دار الفنا بدار البقا رحلت فرمود قالوا انا لله و
انا الیه راجعون [illegible] را خبر رسید که [illegible] جان [illegible] تسلیم کرد گفت
بچند دره گفتند هشتاد دره گفت بیت بر مرده بزنید تا بیت بر مرده زدند آ
واز درگاه [illegible] العالمین در رسید که احسنت احسنت [illegible] زهی عدل [illegible]
که بر فرزند حد زد و چون [illegible] وفات یافت غسل دادند و نماز گذاردند و بگو
رستان بقیه دفن کردند چون شب [illegible] و برادر خواب دید که در رو
بهشت میخرامد و تاج بر سر نهاده و حلهای بهشت پوشیده است و گفت ای
پدر رحمت [illegible] بر تو باد که مرا از عذاب دوزخ برهانیدی اکنون همنشین
[illegible] و هم مادر [illegible] شده ام و از شرمندگی قیامت
و از هول دوزخ امان یافتم و عدل تو در تمام روحانیان و یک لک و بیست و چهار
هزار [illegible] آن مشهور گشت و در میان وحوشان و طیوران و
درندگان بعدل تو خبر شده بودند اکنون ای [illegible] سلام من بمادرم
برسانی و بگوئی که فرزند تو از عذاب دوزخ خلاصی یافت و به بهشت رسید
[illegible] العالمین ای عزیزان و دوستان بدانید که عذاب [illegible]
در باب فاسقان سخت تر باشد و ای برادران کوشید که در قیامت ترا کار
آید و آن کار نکنید که شما را عتاب و عذاب شود و هر که عمل نیک کند جزای
نیکی ده چند از آن یابد و هر که بد کند در عذاب گرفتار آید در عذاب دنیا طاقت
نیارد و عذاب آخرت کی تواند که آن روز پنجاه هزار ساله روز است و در آن روز
گناهکاران [illegible] هیچکس یاری نکند مگر رحمت و لطف و کرم [illegible]

در بیان [illegible]

در بیان عقوبت نوحه کردن در جنة الفردوس آورده است داران مصیبت که نوحه میکنند
طعام فرستادن نشاید زیرا آنکه فرستادن ایشان را یاری کردن گناه باشد و در مصیبت
گریه کردن باک نیست زیرا آنکه [illegible] در نقل ابراهیم فرزند خود گریه
کرده است در خبر است روز [illegible] بر گورستان میگذشت که اهل آن گور نوحه
کننده و شنونده و طعام دهنده و شراب دهنده در عذاب و لعنت [illegible] اند هر که در
مصیبت بانگ و نوحه کند [illegible] بر آن بنده نظر رحمت نکند و در روز قیامت سخت
تر عذاب کنند در روایت آمده است که نوحه کنندگان نومید است از رحمت [illegible]
و در گور رویش از قبله بگردانند [illegible] فرمود چون بنده بمیرد و اهل آن نوحه کنند
ملک الموت گوید ای مردمان برای چه نوحه کنید اگر خشم شما را بر [illegible] کافر بید اگر خشم
شما بر من است پس من بغیر فرمان [illegible] نیامده ام بحق [illegible] که مرا آفریده است
مادام که یکی از شما زنده میماند من از آمدن باز نخواهم ماند فرمود [illegible] هر که در مصیبت
نوحه کند و یا جامه پاره کند صد سال بر وی گناه بنویسند و اگر درین حال بمیرد با نوشته
با ابلیس باشد و اگر با مصیبت صبر کند صد ساله عبادت در نامه او بنویسند و روی
نوحه کننده روز قیامت بمثل سگ باشد [illegible] فرمود هر که در مصیبت روی خراشد
و یا موی بکند و گوشت از اندام خود پاره کند [illegible] از آن بنده خوشنود نشود و در
گور او شقاوت در بچه دوزخ گشایند تا توبه نکند هیچ عبادت او قبول نشود و هر که در
وقت مصیبت صبر کند [illegible] گناهان او را بیامرزد و هم فرشتگان بر وی رحمت کنند
و ثواب [illegible] یابد [illegible] فرمود چون میت را در گور دفن کنند بعد از چند روز در
اندام او کرمها افتد و آن میت را خوردن گیرند چون تمام گوشت و پوست او بخورند
بعد از آن کرمها بر میان خود خوردن گیرند چون همه در میان خود خورند پس از آن سه کرم مانند

واین سه جنک کند دو یکیر الجوز بعده دو ماند یکی بنرد ریکیر الجوز بعده یکی ماند

وان یک لبعداب کرسنکی ممبرد پس ای بنده کال چون آخر عمر تو چنین است

متکبری و خود نمائی تو کجاست والله اعلم بالصواب

کاتب الحروف دفتر الحقیر سراپا پر تقصیر حاکپای العالی محمد حسین غفر الله ولوالدیه

لِدَیهِ وَلِاُستَاذِیه وَغفِرِ اللّٰهُمّ لِجَمِیعِ المُؤمِنِینَ وَالمُؤمِنَاتِ

وَالمُسلِمِینَ وَالمُسلِمَاتِ الاَحیَاءِ مِنهُم وَالاَموَاتِ برحمتک یا ارحم

الرحمین هر که خواند یا ببیند برای سلامتی ایمان کاتب فاتحه مدد نماید و اگر سهو بقلم

رفته باشد عیب نفرمایند تمت تمام شد کار من نظام شد شیطان غلام شد

قاریا بر ما مکن قهر و عتاب — گر خطای رفته باشد در کتاب

آن خطای رفته را تصحیح ده — از کرم والله اعلم بالصواب

هر که خواند دعا طمع دارم — زانکه من بنده گناهکارم

خط خوب از من مسکین چه طمع میداری — خاطر جمع ندارم که نویسم خط خوب

کتاب حقایق دقایق تمت تمام شد السلام فقط

مناجات

من بنده پر گناهم تو رحم کن رحیما — با فسق و نا تمام تو رحم کن رحیما

شرمنده روز [illegible] جرم عظیم کردم — خود سو [illegible] بردم تو رحم کن رحیما

غیبت و دروغ گفتم و [illegible] — توبه شیشه شکستم تو رحم کن رحیما

عمرم گذشت باطل [illegible] هیچ حاصل — بر این [illegible] غافل تو رحم [illegible]

[illegible] — [illegible] تو رحم کن رحیما

[illegible] — [illegible]